

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۵

سال دوم - زمستان ۱۳۲۷

- کشمکش جناحها و جبهه سوم در ایران
- جنایات جباران مذهبی و ترازنامه ضدکارگری اپوزیسیون
- "پ . پ . ک" برعلیه طبقه کارگر
- حقیقت در پیشخوان تروتسکیست ها
- اتحادیه ها در عصر انحطاط سرمایه داری
- مسئله ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۴	کشمکش جناحها و جبهه سوم در ایران
۶	جنايات جباران مذهبی و ترازنامه ضد کارگری اپوزیسیون
۷	پ . پ . ک بر علیه طبقه کارگر
۸	حقیقت در پیشخوان تروتسکیستها
۱۴	اتحادیه ها در مرحله انحطاط سرمایه داری
۱۸	مسئله ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم
۲۲	از میان نامه های شما

نشریه یک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شده مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی" و "پرووی انترناسیونال برای حزب انقلابی" انتخاب گردیده است . مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعهده هیئت مسئولین یک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعهده مترجمین مقالات میباشد . تنها مطالبی که به امضای یک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است .

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No: 5 winter 1999

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

آدرسهای ما

P.A
P.O. Box 4118
M . P . O
Vancouver, B . C
V6B 3Z6
Canada

P.A
Box 163
433 23 Partille
Sweden

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۵

سال دوم - زمستان ۱۳۲۷

- کشمکش جناحها و جبهه سوم در ایران
- جنایات جباران مذهبی و ترازنامه ضد کارگری اپوزیسیون
- "پ . پ . ک" بر علیه طبقه کارگر
- حقیقت در پیشخوان تروتسکیست ها
- اتحادیه ها در عصر انحطاط سرمایه داری
- مسئله ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم

فهرست مطالب

۳	 مقدمه
۴	 کشمکش جناحها و جبهه سوم در ایران
۶	 جنایات جباران مذهبی و ترازنامه ضد کارگری ایوزیسیون
۷	 پ . پ . ک بر علیه طبقه کارگر
۸	 حقیقت در پیشخوان تروتسکیستها
۱۴	 اتحادیه ها در مرحله انحطاط سرمایه داری
۱۸	 مسئله ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم
۲۲	 از میان نامه های شما

نشریه پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل ثئوریک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شده مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی" و "بورو انترناسیونال برای حزب انقلابی" انتخاب گردیده است .

مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعهده هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعهده مترجمین مقالات میباشد . تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است .

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No: 5 winter 1999

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

آدرسهای ما

P.A
P.O. Box 4118
M . P . O
Vancouver, B . C
V6B 3Z6
Canada

P.A
Box 163
433 23 Partille
Sweden

روند پرشتاب تحولات سیاسی، چهره جهان سرمایه را آشفته ساخته است. پایه های سست اقتصاد جهانی هر از چندگاهی، به موازات تعمیق بحران، بلرزه در می آیند. تنش روز افزون میان قطب های هیراشی قدرت نظم موجود بسان جدال کرکهای درحال احتضار، آتش جنگ های ملی و منطقه ای را همچنان شعله ور نگاه داشته است. دولتها برای مواجه با حدت یابی مبارزه طبقاتی در پی چاره جویی و اتخاذ شیوه های جدید مهار و سرکوب هستند. دراین جهان متلاطم، در عصر رسانه و رایانه، روزنامه، رادیو و تلویزیون، ماهواره و اینترنت، چونان شریانهای سموم زهرآگین و تخریب کننده، افکار طبقه حاکم را به اذهان عمومی تزریق میکنند.

جنبش سیاسی پرولتری که پس از اوجیابی مبارزه طبقاتی بسال ۱۹۶۸ در اروپا جانی تازه گرفت، کماکان رشد بطنی را تجربه میکند. احزاب و سازمانهای پرولتری هنوز قادر نگشته اند تا پرچم مارکسیسم انقلابی و سنن مبارزه کمونیستی را از میان انبوه آوار تحریفات چپ سیاسی سرمایه (استالینسم، مانوئیسم، و تروتسکیسم) برافرازند. کش و قوس این جهان پر آشوب، نیازهایی بس بزرگتر و اساسی تر را در پیش روی پرولتاریای جهانی نهاده است. نیازهایی که بی حضور حزب جهانی پاسخ نخواهند یافت.

ایران، همچون دیگر کانونهای بی ثبات سرمایه داری پیرامونی، منظره ای است از این نظم سست بنیاد. تاخت و تاز آلترناتیوهای طبقه حاکم برای مهار و مبدل ساختن امواج اعتراضات کارگری به سیاهی لشکر در جدال قدرت، این منظره را بس غم انگیز کرده است. رقابت مرگبار فراکسیونهای بورژوازی در جنگ قدرت، فضای سیاسی جامعه را به تسخیر خود درآورده و عدم آمادگی پرولتاریا در سطح جهانی و ملی و غیاب سازمان سیاسی کارگران، جباران مذهبی و احزاب راست و چپ سرمایه را فرمانروایان بلامنازع میدان ساخته است.

درسوی دیگر، ایده های چپ پروروسی، ایدئولوژی استقلال ملی، اندیشه های ضدکارگری مانوئیستی و استالینیستی عناصر اصلی تفکرات، هویت و اهداف جنبش چپ ایران را رقم میزنند. در چنین فضایی، سخن راندن از سنن و مبارزه کمونیستی، توهین به مقدسات و نفی بدیهیات پذیرفته شده، است. وقوف بر دشواریهای گریز ناپذیر چنین فضایی است که ما را وامیدارد تا برغم اوضاع حساس کنونی در برابر گام های کند و ناچیز پیک انترناسیونالیستی سرفروداوریم و وظیفه مبرم اشاعه اندیشه ها و مواضع کمونیستی را در مقابل "وسوسه" حضور سریع در "صحنه" پاس بداریم. ما البته که برای ابراز وجود سیاسی طبقه مان در میدان نبرد میکوشیم. اما این ابراز وجود میبایست بصورت رشد و تکوین واقعی جنبشی باشد که ما از آن برخواسته ایم. کمونیست های انترناسیونالیست نمیتوانند و مجاز نیستند تا به شیوه اکتیویستی "چپ ها" جمع های کوچک خود را جانشین جنبش یک طبقه سازند. به وارونه، جریان پرشتاب وقایع ما را بر آن میدارد تا جهت گروهبندی کمونیستی در جنبش کارگری ایران کوشش بیشتری کنیم.

سیمای سیاسی ایران امروز با هیاهوی کر کننده بورژوازی ایران و متحدان بین المللی اش در باره جدالهای جناحهای حکومت اسلامی ترسیم گشته است. دراین شماره از نشریه تلاش بعمل آمده تا تصویر عینی تری از چهره مسخ شده تحولات سیاسی ایران ارائه گردد. "گشکش جناحها و جبهه سوم در ایران" به چگونگی آرایش نیروها و طبقات در شرایط کنونی ایران میپردازد.

"جنايات جباران مذهبی و ترانامه ضدکارگری اپوزیسیون" عنوان مقاله دیگری است که به مواضع کمونیستها در قبال ترورها و رخدادهای اخیر ایران شفافیت بیشتری میبخشد.

پناهنده شدن عبدالله اوچلان به ایتالیا حزب کارگران کردستان ترکیه را تبدیل به موضوع بحث روز نمود. "پ. پ. ک برعلیه طبقه کارگر" عنوان مقاله ای است که ضمن توضیح ماهیت این حزب صحت موضع کمونیستهای چپ در قبال جنبش های ملی را خاطر نشان میسازد.

با انتشار مقاله آگاهگرانه "اتحادیه مستقل کارگران ایران بروایت چپ"، شاهد کاهش ناگهانی فعالیت کمپین های حمایتی چپ در این زمینه بودیم. اما در این میان تروتسکیستها خود را در شرایطی یافتند که بناگزیب در صدد توضیح عملکرد خود و دفاع از کارنامه جنبش تروتسکیستی در ایران برآمدند. در مقاله "حقیقت بر پیشخوان تروتسکیست ها" جوهر ضدانقلابی این دفاعیه و تحریفات حیرت آور آنها درحوزه اطلاع رسانی برملا گشته است.

به روال حرکت تاکتونی، ترجمه مقالات، "اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر" و "ملت یا طبقه" را نیز در اینجا پی گرفته ایم. در این بخش از مبحث "اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر" حول شیوه های مقابله اتحادیه ها با جنبش کارگری تأمل میگردد. همچنین علل ناتوانی سبک کار اتحادیه ای و سندیکالیسم انقلابی در ارائه یک بدلیل انقلابی بطور فشرده بیان میشود.

در ادامه مقاله "کمونیستها و مسئله ملی" نقش جنبش های رهاییبخش ملی و چگونگی واکنش لوگزامبورگ و بوردیگیستها در قبال نظرات لنین مورد بحث قرار میگیرد.

باشد تا این شماره از نشریه نیزگام کوچکی در راستای فراهم سازی زمینه های یک گروهبندی کمونیستی در جنبش کارگری ایران گردد.

کشمکش جناحها و جبهه سوم در ایران

تسامی نیروها و احزابی که مدافع کنار نهادن شیوه اعمال حاکمیت ولایت فقیه هستند، در جبهه دوم خرداد نقش برجسته ای ایفا میکنند. همه اینان بدرستی نیز دریافته اند که اعمال حاکمیت رژیم اسلامی بشیوه کنونی دیگر ممکن نیست و تداوم وضع فعلی به سقوط حاکمیت منجر خواهد شد. هدف این است تا کارنامه بیست سال جنایت، سرکوب و استثمار وحشیانه را با تجدد خواهی آذین کنند.

جبهه دوم خرداد اما گسترده وسیعتری از رئیس جمهور و نهادهای حکومتی هوادار او را در برمیگیرد. **ملی گرایان مذهبی** مدافع تبیین لیبرالی از اسلام، **چپ های پرو روسی** سابق که مشغول کسب مقبولیت در نزد احزاب امپریالیستی سوسیال دمکرات هستند و با شکست مدل سرمایه داری دولتی که خط امام را در چرخش به سوی مدنیت و دفاع از ارزش های دنیای مدرن غرب رهنمون ساخت، تنها نگذاشته اند و دست آخر **آندسته از نیروهای اپوزیسیون که علیرغم پافشاری خود بر لزوم حرکت قهرآمیز برای دستیابی به دمکراسی و جامعه مدنی مخالف هرج و مرج و آشوب در ایران هستند، هریک مکانی را در طیف وسیع جبهه دوم خرداد اشغال کرده اند.** بدین سان میتوان بر سه مشخصه مشترک این طیف از نیروها تاکید نمود: اول: کلیه نیروهای جبهه دوم خرداد، انتخابات ریاست جمهوری در ایران را یک پیروزی بزرگ برای مردم خواندند و به جشن و پایکوبی این پیروزی نشستند.

دوم: مخالفت کلیه نیروها با کوشش جنبش پرولتری و توده ای بر قلب نظام و هرج و مرج در نظام سرمایه داری، و دفاع از پلاتفرم جامعه مدنی و دمکراسی (صرفنظر از اختلافات تاکتیکی شان در انتخاب راه قهرآمیز یا مسالمت آمیز برای دستیابی به این هدف)

سوم: تصویری است که این نیروها از سیمای سیاسی ایران امروز ترسیم مینمایند. پیام همه آنان واحد و یگانه است. در نزد اینان دوم خرداد چاشنی انقلاب را به حرکت درآورده است. **پیشروی یک جناح در مقابل جناح دیگر را پیروزی و پیشروی کارگران و مردم در مقابل آخوندها قلمداد میکنند تا بدینسان کارگران و مردم را به سیاهی لشکر این جناح تبدیل نمایند آنگاه از مردم و کارگران میخواهند تا به خیابانها بریزند، به "دانشجویان مبارز" و نیروهای مدافع "آزادی" بپیوندند.** اینان نیک میدانند که تقویت جنبش سیاسی تحت رهبری جناح های حکومتی در غایت خود، به تحولات دولتی ره خواهد سپرد نکته اساسی این است که شکاف در بالا و تشدید جدالهای حکومتی با رشد و اعتدالی انقلابی جنبش کارگری و توده ای همزمان نبوده است، بالعکس این شکاف حاصل یک ائتلاف جدید میان جناحها (کارگزاران سازندگی و روحانیون مبارز و...) و بالاخره تحمیل یک عقب نشینی به جنبش کارگری از طریق انتخابات ریاست جمهوری بوده است. علل و چگونگی ائتلاف مزبور تنها و تنها در بستر تشدید بحران اقتصادی و اوضاع بین المللی (نقش دول اتحادیه اروپا و آمریکا پس از فروپاشی بلوک شرق) قابل بررسی است. تجمعات اعتراضی گروههای مخالف یکدیگر در اطراف اماکن دولتی و مراسم های مذهبی، تظاهراتهای دانشجویی به رهبری دفترتحکیم وحدت (جریانی که ابتکار عمل اشغال سفارت آمریکا را در مقطع تسلط این جناح در حاکمیت در دست داشت)، حملات گروه های سرکوب و ترور به دفاتر مطبوعات قانونی و ترور عناصر لیبرال و چپ کرا، موج عریضه نویسی ها و حمایت های رسمی و غیر رسمی صنف هنرمند و روشنفکر از خاتمی و همه و همه تجلی سیاسی جدال جناحها در سطح جامعه میباشد.

سیمای سیاسی ایران امروز در آئینه رسانه های رسمی چگونه تصویر میگردد؟ آیا آنگونه که مطبوعات قانونی و غیر قانونی قطب های مختلف اپوزیسیون رژیم ایران ادعا میکنند، جامعه آبیستن یک انقلاب قریب الوقوع است؟ ماهیت واقعی جنگی که امروز تمام پیکره فرسوده رژیم سرمایه داری اسلامی را فراگرفته است چیست؟ طرفین درگیر کیستند و چه اهدافی را دنبال میکنند؟ و بالاخره سمت و سوی جنبش کارگری و چشم انداز آن چیست؟

ایران صحنه تحولات سیاسی پرشتابی گشته است. برحجم اخبار تجمعات اعتراضی از یکسو و سرکوب و ترورهای غیر رسمی ازسوی دیگر دم به دم افزوده میگردد. موضوعاتی نظیر "جامعه مدنی"، دوستی با دنیای مدرن غرب، آزادی زنان و جوانان در زندگی اجتماعی و خصوصی شان و ... تبدیل به داغ ترین مسائل روز گشته است.

تیراژ انواع مجلات و روزنامه هایی که به ابتکار وزراء و مسئولین رده اول رژیم اسلامی نشر میابند سیر صعودی دارد. به همین سان ابعاد کشاکش دسته های هوادار جناحهای حاکمیت نیز درحال افزایش است. جدال جناحها حتی نهادهایی چون وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران را نیز در برگرفته است. این مفهومی جز اختلال در کارکرد هیولای سرکوب حکومت اسلامی توسط یک جناح به منظور تصرف این نهادها ندارد. آرایش سیاسی سابق اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز دسخوش تغییرات چشمگیری شده و تناوت در خط و مشی احزاب قانونی و غیر قانونی کم رنگ تر گشته است.

دو جبهه در بالا

دو جبهه سیاسی در هیئت احزاب و جریانهای متنوع حول دو پلاتفرم مختلف در جدال قدرت در درون طبقه حاکم هستند. پلاتفرم "مشروعیت الهی" ولایت فقیه و پلاتفرم جامعه مدنی و اصلاحات سیاسی. نیروهای متعلق به جبهه مدنیت و دمکراسی، برخلاف **جبهه ولایت فقیه**، محدود به نهادهای حکومتی نمی شوند. چرخش جناح خط امام سابق به هنگام عروج مجدد بر اریکه قدرت، بخش وسیعی از نیروها و احزاب اپوزیسیون را از نظر سیاسی خلع سلاح کرده است. طرفداران خدا مالکیتی (اقتصاد دولتی) و پان اسلامیم (صدور انقلاب اسلامی) ضرورتهای دنیای پس از شکست سرمایه داری دولتی (بلوک شرق) را دریافته اند. شکست برنامه های توسعه اقتصادی رفسنجانی و بن بست کامل سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی راه را برای یک پروسترویکای اسلامی مطلوب سرمایه داری جهانی در ایران گشود. سیاست "گفتگوی تمدنها" جانشین پان اسلامیم و توسعه سیاسی جانشین اعمال کنترل دولتی بر اقتصاد گشت. جلو داران **جبهه دوم خرداد**، نیروهای خط امام سابق، که در مقطع جنگ، قدرت را در دست داشتند، توانستند با استفاده از یک فرصت انتخاباتی و با حمایت قدرت های جهانی سرمایه، سخنگوی جدید خود را به سکوی ریاست جمهوری بنشانند. خاتمی وزیر ارشاد سابق رژیم، نهادی که در پیوند تنگاتنگی با وزارت اطلاعات وظیفه سانسور و شعله ور نگه داشتن آتش جنگ را بهعهده داشت، با وقوف بر بن بست سیاسی و اقتصادی کامل رژیم، پرچم اصلاحات سیاسی و بازسازی نظام را بدست گرفته است. این جناح هم اکنون حمایت قاطع و چشمگیر طبقه نو پدید سرمایه دار ایران و قدرتهای جهانی غرب را باخود دارد. آندسته از بسیجیان و پاسدارانی که امروز صاحبان یا مدیران کارخانجات و صنایع شده اند و بدنه اصلی بورژوازی بوروکرات را تشکیل میدهند، گروههایی از سرمایه داران صنعتی که از کاهش سهم صنعت در تولید ناخالص ملی ناراضی هستند و این امر را خطری برای نظام تلقی میکنند و بالاخره،

جنبش کارگری، جبهه سوم

سیمای واقعی رخدادهای سیاسی ایران اما محدود به جنگ درونی فراکسیونهای بورژوازی و نهادهای دولتی با یکدیگر نیست. چنین تصویری دروغی است که بوسیله رسانه های جمعی ایران و جهان، بوسیله دول و احزاب راست و چپ سرمایه عرضه میشود. جنبش کارگری اگرچه با پیروزی انتخاباتی خاتمی دچار افت موقت گشت اما پس از دوره ای یکساله مجدداً رو به اوج نهاد. بطوری که امروز بصورت جبهه سوم است که خطوط آن درحال گسترش است. جنبش اصلاح طلبانه دوم خرداد بر این امر بخوبی آگاه است که پیشروی و پیروزی شان منوط به مهار جبهه سوم و بهره جویی از آن بهانه امری در جدال با رقبای است. اما بحران سرمایه داری و ورشکستگی اقتصادی ایران چشم انداز استفاده از چنین نیرویی را تیره میسازد.

اعتصابات کارگری در کارخانجات و صنایع مختلف رو به گسترش است و این به معنی پیشروی خطوط جبهه اصلی نبرد است. جبهه ای که پایگاههای آن در اطراف مساجد، دانشگاهها و مراکز مطبوعات بورژوا قرار ندارد خطوط این جبهه عبارت است از کارخانجات و صنایع، شهرکهای صنعتی و محله های فقیر نشین. خطر اصلی این است که موج مبارزات و اعتصابات کارگری در غیاب سازمان و شکل پروتوری در دامچاله تاکتیک های ضدانقلابی جبهه دوم خرداد فرو رود پلاتفرم کارگری جبهه مدنیت و دموکراسی آن سبزی است که میتواند در اوضاع امروز پیشروی جبهه سوم را مسدود نماید.

ایجاد تشکلهای صنفی، سوق دادن جنبش های اعتراضی به مجرای حرکت های قانونی برای دستیابی به خواست هایی محدود، ایجاد توهم امکان رفاه واقعی و بهبودی اساسی در شرایط زیست و کار کارگران در جامعه مدنی مورد نظر جناحهای سرمایه و همه همه طی همین حرکت های یکساله اخیر کارایی و تاثیر مخرب خود را بر مبارزات کارگری نشان داده اند. مبارزات کارگری در صنایع و محلات بر اثر بمباران تبلیغاتی بی وقفه رسانه های سیستم سیاسی سرمایه داری و فعالیت ارگانهای رنگارنگ آن قادر به چنگبیری کامل علیه دو جناح حکومتی و جدلهای آنان نگشته است.

خانه کارگر و محافل چپ پروروسی همکار آن بی وقفه کوشیده اند تا از طریق شعارهایی نظیر شکل مستقل کارگری (انجمن های صنفی و نهایتاً اتحادیه) اجرای کامل قانون کار، مبارزه علیه خصوصی سازیها، طرح طبقه بندی مشاغل و همسویی با خواسته های صنفی کارگران (مانند پرداخت حقوق عقب افتاده ...) اعتصابات و تجمعات کارگران را به بیراهه کشانند.

دیگر احزاب و نیروهای اپوزیسیون حتی بخش غیر قانونی آن نیز به حکم اهداف برنامه ای خود همچون آخرین خطوط دفاعی جبهه دوم خرداد درحال خاک پاشی برچشم کارگران و توده ها هستند.

شواهد و قرائن موجود حکایت از آن دارند که سیر وقایع و رخدادها در جهت کنونی اش - صرفنظر از اشکال قهرآمیز یا مسالمت آمیزی که بخود بگیرد - بسود تغییر و تحولات دولتی از بالا در جریان است. طبقه کارگر بهانه تنها نیروی انقلاب کننده عصر حاضر در غیاب سازمان جهانی خود آماج تبلیغات مسموم و حملات زهرآگین قطب های مختلف سیستم سیاسی سرمایه داری است.

درس گیری کارگران از شکست دوم خرداد، خود سازماندهی تشکلهای کارخانه و محله برای اعتصاب سراسری و تدارک برای درهم شکستن دستگاه دولتی در شرایط کنونی اگر چه امری است دشوار و فاقد فاکتورهای تعیین کننده در سطح ملی و جهانی، اما هیچ راهی جز بیکار در این راستا وجود ندارد.

کارگران!

بگذارید تا ماشین سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی در جنگ قدرت گردانندگان آن تضعیف گردد. این جنگ، جنگ ما نیست. آنها را در این جنگ تنها بگذارید. اجازه ندهید تا سرکوبگران از طبقه ما بعنوان سیاهی لشکر در جنگ قدرت بهره جویی کنند. طعم تلخ شعار "همه باهم" و مرگ بر "دیکتاتور" زنده باد "دموکراسی" را یکبار در بهمن ماه ۵۷ تجربه کرده ایم. کلیه جناحها، گروهها و احزاب رنگارنگی که امروز در نقش

گردانهای قانونی و غیر قانونی این جنگ بی شکوه ظاهر گشته اند اندامهای پراکنده یک کالبد هستند که در مقابل مبارزه طبقه ما بصورت تن واحد عمل خواهند کرد.

بگذارید تا صنف روشنفکر و هنرمند جامعه استبداد زده ما برای آزادی نشر و فروش کتاب از خاتمی ها و داریوش فروهرها اسطوره های رهایی بسازند. مکانی که صنف هنرمند و روشنفکر در صحنه سیاسی امروز احراز نموده تکرار جدایی و بیگانگی تاریخی این صنف از جنبش کارگری ایران است.

امروز نیز سرنوشت نهایی اوضاع پرتلاطم فعلی به میزان پیشروی یا عقب گرد مبارزه طبقه ما گره خورده است. برای آزادی واقعی، جنگ جناحهای حکومت اسلامی را به جنگ طبقاتی علیه نظام سرمایه داری تبدیل کنیم. یا برچیدن بساط نظم بردگی مزدی و یا سقوط کل جامعه بشری به ورطه توحش و قهقرا. هیچ راه دیگری وجود ندارد. **پیک انترناسیونالیستی دیماه ۱۳۷۷**

پ. پ. ک بر علیه طبقه کارگر بقیه از صفحه ۷

نیکاراگونه، ایران شاهنشاهی و اسلامی و ... کودتاگران و آدمخواران با توجیهات مشابهی به نسل کشی دست زدند. به کردستان عراق نگاه کنیم. کلیه احزاب سرکوبگر حاکم و بسیاری از احزاب اپوزیسیونی اش از نوع مذهبی و غیر مذهبی اش در زمره مزدبگیران، و مزدوران مستقیم "سیا" یا دولتهایی چون ایران، عراق و ترکیه قرار دارند و از این کشورها کمک های مالی و نظامی دریافت میدارند.

درعصر حاضر "کلیه جنبشهای ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شوکت در درگیریهای ملی به معنای شوکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضدانقلابی است". دریک کلام تاریخ جنبش های ملی در سده اخیر با تاریخ جنگ و جنایت علیه بشریت، علیه کارگران و توده های تهیدست، درهم آمیخته است. این جنایتها در همه جا تبلور کشمکشهای درونی سرمایه داری با حمایت های مالی و نظامی مستقیم و یا غیر مستقیم قدرتهای بزرگ و قدرتهای منطقه ای امپریالیستی بوده است.

ما کمونیستها جنبشهای "رهایبخش"، "استقلال طلبانه" و شمار "حق همه ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدایی" را به این خاطر محکوم نمیکیم که بر تضییقات، مشقات ستم و بیعدالتی هایی که بر مردم میرود، چشم پیموشیم. برعکس ما معتقدیم: در عصری که سرمایه داری در دوران انحطاط خود قرار دارد وینابر ماهیت خود مجبور است تا حیات اش را تنها و تنها از طریق جنگ و کشتار - ویرانی و نابودی تمام امکانات زندگی و سپس بازسازی آن باز تولید نماید، تحقق شعارهای فوق هیچ کسکی به رهایی بشریت از کابوس جنگ و جنایت نخواهد کرد. تنها راه رهایی اتحاد و مبارزه مستقل کارگری برای برچیدن نظم طبقاتی است. امروز برای خروج از بحران نه برای پرولتاریا و نه برای بورژوازی هیچ راحل ملی وجود ندارد.

بر این مبنا طبقه کارگر و توده های زحمتکش نباید تحت هیچ شرایطی از این یا آن فراکسیون بورژوائی حمایت و یا به آن اعتماد کنند. بلکه میبایست به مبارزه مشترک و جهانی طبقه خود صرفنظر از تفاوت های زبانی، فرهنگی یا نژادی و مذهبی متکی شود. این یگانه آلترناتیوی است که طبقه ما میتواند با اتکا به آن در مقابل تعرضات سرمایه بایستد و ان را درهم بکوبد.

جنايات جباران مذهبی و ترازنامه ضد کارگری اپوزيسيون

نباید مانع از آن شود که طبقه کارگر و توده های زحمتکش تجربیات تاریخی خود را به فراموشی سپارند، به ریاکاری لیبرالها، سلطنت طلبان، و چپ دستگاه سیاسی بورژوازی، درباره آزادی عدالت اجتماعی و رهایی، اعتماد کنند. چرا که اگر امروز آنان مستقیماً فرمان سرکوب ما را صادر نمیکنند فقط و فقط به این خاطر است که آنها قدرت دولتی را در اختیار ندارند و لاجرم از دسترسی به ابزارهای کلاسیک سرکوب یعنی نیروهای انتظامی محروم اند.

بیادآریم فدائیان و مجاهدین را که چگونه به نام "انقلاب" ما را به دفاع از "اقدامات ضد امپریالیستی امام خمینی" فرا میخواندند، بیاد آریم حزب توده و اکثریت را که چگونه خواهان "مسلح شدن پاسداران به سلاحهای سنگین" کشته بودند و ما را به "تولید بیشتر" برای بقای جمهوری اسلامی ترغیب میکردند. راه کارگر، مانوئیستها و تروتسکیستها را بیادآریم که چگونه ما را برای دفاع از میهن به جبهه های جنگ و جنایت فرا میخواندند.

بنی صدر و شرکاء را بیاد آریم که چگونه از همان ابتدای به قدرت رسیدن گفتند: "شورای شورا" و دستور حمله به صفوف کارگران و مردم بی چیز را صادر کردند.

بیادآریم، نهضت آزادی را، دوران دولت موقت خمینی (۵۷ و ۵۸) و وزارت امیرانتظام ها و بازرگانها را، دوران اقدامات ضد کارگری "حزب ملت ایران" را که داریوش فروهر بعنوان رهبر آن، وزیر کار بود و هنوز چند ماهی از ۲۲ بهمن و تکیه اش بر اینکه قدرت سوری نگشته بود، بیاد آریم که چگونه کارگران را که برای دریافت حقوق عقب افتاده و اعتصابات دوران شاه به وزارت کار مراجعه میکردند بعنوان ضدانقلاب سرکوب و صفوف تظاهرات آنان را به گلوله میبستند:

– حمله به کارگران شهر صنعتی البرز در ۱۷ اسفند ماه که در جریان آن یکی از کارگران به نام "اکبر پروری" کشته و چندین تن دیگر مجروح گشتند.

– سرکوب اجتماع کارگران کراوغلی شهر صنعتی البرز در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ که در جریان آن کارگری به نام "ناصر طحال" جان سپرد.

– حمله و ضرب و شتم کارگران بیکاری که در سالن اجتماعات وزارت کار در تهران در ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ دست به اعتصاب غذا زده بودند

– مصاحبه امیرانتظام سخنگوی دولت بازرگان، در ۲۶ اسفند ماه سال ۵۷، که در آن کارگران اعتصابی و بیکارانی که در سراسر کشور دست به تظاهرات میزدند ضدانقلابی و اخلاکر خطاب میشوند.

– حمله به تظاهرات ۱۰ هزار نفری کارگران بیکار اصفهان در ۱۸ فروردین ۵۸ که در جریان آن "علی اکبر اکبریان"، "جمعه سپاسی"، "رضا شفعی"، کارگر و "ناصر توفیقیان" دانشجو کشته شدند.

ادامه در صفحه ۲۳

طی ماههای گذشته صحنه سیاسی ایران شاهد شدت یابی جدالهای حکومتی و به موازات آن گسترش دور جدیدی از ترور و آدمکشی جمهوری اسلامی بوده است. قربانیان ترورها، رهبران "حزب ملت ایران" داریوش و پروانه فروهر و تعدادی از نویسندگان و اعضای جامعه مطبوعاتی از جمله، مجید شریف، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده بودند که همگی در اپوزیسیون علنی و درون کشوری قرار داشتند.

جوخه های مرکب رژیم اسلامی، ابتدا داریوش و پروانه فروهر را با ضربات کارد در محل مسکونی شان به قتل رساندند. سپس به ترتیب مجید شریف، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را ربوده، اجساد شکنجه شده آنها را یکی پس از دیگری در بیابانهای تهران رها کردند. بدنبال این جنایت ضدبشری سران درجه اول جمهوری اسلامی در نخستین واکنشهای خود انگشت اتهام را برآل همیشگی به سوی عوامل "خارجی" و مخالفین نشانه رفتند. آنها جملگی از وجود يك "نقشه پیچیده و از قبل طرح ریزی شده" برای ضربه زدن به نظام اسلامی خبر دادند و برای عقلانی جلوه دادن آن هیئت هایی نیز از طرف ریاست جمهوری، قوه قضاییه و ولایت فقیه مأمور گشتند تا عوامل این "نقشه شوم" را شناسایی کنند.

بطول انجاسیدن "شناسایی عاملین جنایت" و سپس معرفی تعدادی از کارکنان به اصطلاح "نایاب و نفوذی" وزارت اطلاعات بعنوان کسانی که قتل ها را سازمان داده اند، حضور خاتمی و خامنه ای در مجامع و کردهایی های مزدوران حکومتی و ابراز تاسف و تسلیت آنان، قول "پیکیری واقعه و خشکاندن ریشه های آن"، از سویی حاکی از میزان حدت و شدت جدالهای درونی و از سوی دیگر تدارک سناریوی جدیدی است که جناح خاتمی و خامنه ای با دادرسته های پنهانی و ردوبدل کردن امتیازاتی، برای "مصلحت نظام" موقتاً حول آن توافق کرده اند.

ولی برای کارگران و توده های بی چیز بواسطه دو دهه تجربه زندگی تحت حکومت جمهوری اسلامی دیگر روشن شده است که تاریخ جمهوری اسلامی با استثمار وحشیانه، با استبداد مذهبی که هر صدای اعتراضی را در کلو خفه میکند، مخالفین خود را بدون محاکمه بطور مخفیانه با دار و تازیانه میکشد، گره خورده است. امروز دیگر مردم نيك میدانند، در هر تندپچی که شکافها و جدالهای درونی حکومت دهان میکشایند، آدمخوران حاکم، همانند سالهای ۶۰ و ۶۷، این شکاف ها را با خون مخالفین خود لبریز و می پوشانند. تا بساط چپاول و استثمار را پابرجا نگه دارند.

بر کسی پوشیده نیست که، قتل نویسندگان و رهبران "حزب ملت ایران" که اولی خواست تشکیل "کانون نویسندگان" و دومی رعایت اکید "قانون اساسی" را طلب کرده بودند نیز، تنها با هدف هشدار و ایجاد رعب و وحشت در میان کارگران و مردم بجان آمده و تهدیدستی صورت میگيرد که تعیین کننده ترین نیروی هر تحولی هستند و حداقل نتایج به میدان آمدنشان در شرایطی که بار کل بحران اقتصادی را بردوش میکشند، برچیدن بساط رژیم است. اما، حذف و به اپوزیسیون رانده شدن بسیاری از عناصر درونی حکومت وجنایات آن بر علیه اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی،

"پ . پ . ک" بر علیه طبقه کارگر

دستگیری عبدالله اوجلان رهبر "حزب کارگران کرد" ترکیه در ایتالیا در اوایل نوامبر موجی از تظاهرات را در کشورهای اروپایی برانگیخت. در این حرکات که توسط پ . پ . ک و با متمرکز شدن هواداران آن در برخی از شهرهای اروپا سازمان یافته بود، چند نفر نیز خود را به آتش کشیدند.

نشانه های دشواریهای پ . پ . ک برای ادامه جنگ زمانی هویدا گشت که شدت و سرعت بحران اقتصادی و تحولات پس از آن به فروپاشی بلوک شرق و در راس آن دولت شوروی انجامید. بدین ترتیب پ . پ . ک بشابه جریان ضدانقلابی در حوزه نفوذ بلوک امپریالیستی شرق و بعنوان جنبشی در جدالهای قدرتهای امپریالیستی، از مهمترین و سرنوشت ساز ترین پشتوانه مالی و سیاسی خود محروم گشت. در چنین اوضاع و احوالی برای دولت امپریالیستی ضعیفی چون سوریه که خود از بیماری مشابه ای رنج میبرد، زیر بار بحران اقتصادی کمر خم کرده در تهیه اعتبارات مالی ارتش خود با دشواریهای جدی روبرو است، حمایت از پ . پ . ک دیگر میسر نبود.

مجموعه این اوضاع بهمره جنگ خلیج، وتضعیف دولت بغداد، موقعیت مناسبی به دولت ترکیه بعنوان دولت عضو ناتو که پایگاههای خود را در اختیار متحدین نهاده بود، ارزانی داشت تا ضربات محکمی برپ . پ . ک وارد سازد. در این مسیر ترکیه از سویی به حملات نظامی از زمین و هوا و پیشروی تا عمق چندین کیلومتری خاک عراق و از سوی دیگر به همکاری و تسهیلات "دولت کرد" تازه به قدرت رسیده اتکا نمود. مرحله پایانی این پروسه با تهدید دولت سوریه به جنگ که مراکز اصلی پ . پ . ک در آن قرار دارد، و آماده باش نیروهای نظامی ترکیه در مرزهای مشترک، تکمیل گشت. بدین ترتیب ستاره بخت اوجلان روبه کم سویی نهاد و او مجبور گشت تا از سوریه به امید مساعدت مدافعان گذشته اش، حزب کمونیست روسیه که از نفوذ قابل ملاحظه ای در دوما برخوردار است به این کشور سفر نماید و از آنجا مدافعان و سروران دیگری برای حمایت از جنبش ناسیونالیستی خود بیابد. هنگامیکه دولت روسیه با اقامت اوجلان مخالفت و از اعطای پناهندگی به او سر باز زد، او اروپا را برگزید. در این انتخاب صرفنظر از اجبارات آن چند حکمت را میتوان ملاحظه کرد.

اولا روشن بود که ترکیه نمیتواند در مقابل ایتالیا به تهدیدات نظامی متوسل شود، ثانیا اتحادیه اروپا بر سر مسائلی چند از جمله مسئله قبرس، یونان و عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا با این کشور اختلاف دارند. اینها بخشی از فاکتورهایی هستند که پ . پ . ک امیدوار است که با سرمایه گذاری بر آنها و تغییراتی در روش مقابله با ترکیه جایی در مجادلات امپریالیستی ترکیه و اروپا برای خویش دست و پا کند و بدین ترتیب پا در راهی نهد که یاسر عرفات و ماندلا پیمودند. با این تفاوت که پ . پ . ک تا یافتن جایگاه مطمئن دیگر در کشمکشهای امپریالیستی و مدافعین پروبا قرصی چون مدافعین عرفات ها راه درازی را در پیش دارد.

جنگ کردها که طی ۱۴ سال گذشته ۲۰ هزار کشته و بیش از همین تعداد زخمی و آواره از خود برجای نهاده است، همواره یکی از مهمترین ابزارهای سرمایه داری ترکیه در مواجهه با مبارزه طبقاتی بوده است. بطوری که دولت قادر گشته است در شرایط تشدید

بحران اقتصادی که اغلب با بحرانهای دولتی طی ۴ سال گذشته ۷ بار دولت تشکیل گردیده است) نیز همراه بوده است، در اوضاعی که خطر وقوع، رشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری محتمل بوده است، با برجسته کردن این کشمکشها، احساسات ناسیونالیستی و میهن پرستانه توده ها را تحریک و آنها را در پشت این یا آن فراکسیون بورژوازی بسیج نماید و بدین وسیله مبارزه طبقاتی را تضعیف کند و به حاشیه براند. لشکرکشیهای سالهای اخیر به کردستان، بمباران و قتل عام مردم بی دفاع این مناطق از یکسو و تبلیغات وسیع ناسیونالیستی رسانهای گروهی از سوی دیگر همین هدف را نشانه رفته بود. امروز نیز خواست استرداد اوجلان به ترکیه که در ایتالیا در انتظار تصمیمات مقامات این کشور بسر میبرد، با توجه به شدت یابی بحران دولتی و اقتصادی، بستر مناسبی گشته است تا دولتمردان حاکم بتوانند با دمیدن بر آتش احساسات ناسیونالیستی، بر علیه کردها و ایتالیا، از طریق فراخوان به راهپیمایها و کشاندن کارگران و توده های زحمتکش به خیابانها، به آتش کشیدن پرچم ها و طرح شعار "کالاهای ساخت ایتالیا را تحریم کنید"، با سهولت بیشتری بار بحران، و برنامه صرفه جویی اقتصادی را بر دوش کارگران و مردم زحمتکش انتقال دهند.

اکنون سالهاست که بورژوازی میلیونها کارگر را بهرماند انبوه توده های زحمتکش دیگر فرا میخواند تا برای "ساعات میهن"، "استقلال ملی" و "حق تعیین سرنوشت" خود را قربانی کنند. در میان کردهای ایران ترکیه و عراق با حرارت کم نظیری تبلیغ میشود که دست یافتن به "خودمختاری" "حق تعیین سرنوشت" و یا تشکیل "دولت مستقل کرد خط پایانی بر رنجها و مشقات این مردم ستمدیده خواهد کشید. از فلسطینیان مناطق اشغالی درخواست میشود تا برای تشکیل یک "دولت مستقل فلسطینی" زندگی خود را فدا کنند. در یوگسلاوی کرواتها، صربها و مردم بوسنی برای تشکیل جمهوریهای مستقل و قتل عام یکدیگر بسیج می شوند. همین سناریو در شوروی سابق ادامه دارد و رهبری اکثر این جنبشهای استقلال طلبانه را نیز استالینیست ها در دست دارند. در افریقا در کشورهای الجزایر، لیبی، آنگولا، اتیوپی، زنجیر و غیره، صدها هزار انسان در جنگهای ملی، قومی، دینی و نژادی، کشته شده اند.

نتایج و دست آوردهای این جنبشها در سراسر جهان یکسان بوده است. وقتی آنها به قدرت رسیدند لوله تفنگهایشان را بسوی کارگران و توده های زحمتکش نشانه رفتند و با وارد شدن به این یا آن اردوی امپریالیستی و دریافت کمکهای مالی بلاعوض، وام، کمکهای تسلیحاتی تلاش نمودند تا موقعیت خود را در نظم جهانی تثبیت کنند. در چین، چیانگ کای چیک با شعار "رهایی ملی"، شورش کارگران چینی را درهم کوبید. ارتش خلقی مانو با شعار استقلال ملی دیسپلین نظامی و ترور در محیط های کار برقرار نمود. در کامبوج پل پوت به نام استقلال ملی میلیونها انسان را به اردوگاههای مرگ و نیستی روانه نمود. در آرژانتین، شیلی، پرو،

حقیقت در پیشخوان تروتسکیست ها

توضیح

در شماره ۳۰۴ "یک انترناسیونالیستی" مقاله ای تحت عنوان "اتحادیه مستقل کارگران ایران بروایت چپ" درج گردیده بود. در آن نوشته با اتکا بر مواضع پایه ای "یک انترناسیونالیستی" تلاش کردیم تا از روی تاکتیک ضدانقلاب برای مقابله با مبارزه طبقه کارگر ایران، یعنی ایجاد "تشکلهای صنفی" و راندن اعتراضات کارگری به مجرای قانونی، پرده برداریم. سپس نیز با مروری بر نمونه های تاریخی اتحادیه ها در کشورهای مختلف و بویژه ایران استنتاجات سیاسی روشنی در این زمینه بعمل آوردیم.

اشاره به گوشه هایی از کارنامه سیاسی نیروهای چپ و بویژه تروتسکیستها در دفاع از اتحادیه و تشکلهای صنفی، بخش کوچکی از مقاله مزبور را به خود اختصاص داده بود. نشریه تروتسکیستی "کارگر سوسیالیست" که ناگزیر از تحمل بار سنگین نقد روشنگرانه "یک انترناسیونالیستی" گشته بود، نتوانست به مانند سایر جریانهای چپ دست به عقب نشینی در سکوت زند بلکه در مقاله ای تحت عنوان "نگاهی به چهره فرصت طلبان و فرقه گرایان" زبان به پاسخ گشود. اما این پاسخ در دفاع از "اشکال و مضمون فعالیت" اتحادیه مستقل کارگران ایران صورت نگرفت. بلکه این کار بعهده فعالین خود اتحادیه مستقل واگذار گردید و در عوض نیمی از حجم "کارگر سوسیالیست ۵۸" به دفاع از مواضع و عملکرد جنبش تروتسکیستی و جعل و تحریف مواضع کمونیست های انترناسیونالیست اختصاص یافت.

دفاعیه تروتسکیستها شامل اجزاء متعددی است. در مقدمه بحث انگشت بسوی جایگاه حزب کمونیست کارگری بمثابة جریانی که علیرغم ادبیات بظاهر رادیکال در نقش دلال سیاسی میان چپ و محافل راست بورژوازی امپریالیستی عمل میکند دراز شده است تا شاید "دفاعیه تروتسکیستی" در موضع برتری قرار گیرد. آنگاه نکاتی در حوزه معرفی و اطلاع رسانی درباره "یک انترناسیونالیستی" و برخی نیروهای جنبش سیاسی پروتتری بیان گردیده است و سرانجام در بخش پایانی به توضیح و توجیه کارنامه سیاسی جنبش تروتسکیستی در ایران پرداخته شده است.

طبیعتاً ما در مقاله حاضر قصد نداریم از طریق یک پلیمیک سیاسی به اصطلاح "اشتباهات یا انحرافات" تروتسکیستها را به جنبش کارگری گوشزد کنیم. همچنین قصد نداریم تا به تجزیه و تحلیل مفاهیم نظری آنها بپردازیم چرا که آن مفاهیم و مقولاتی که در نظام گفتاری چپ و از جمله تروتسکیستها بکار گرفته میشود طی بیش از نیم قرن سلطه ضدانقلاب از هرگونه بار انقلابی تهی گشته و به نفع طبقه حاکم بکار گرفته میشود. بلکه تلاش خواهیم کرد تا ضمن افشای دروغ پردازیهای تروتسکیستها در باره یک انترناسیونالیستی و سازمانهای انترناسیونالیست درون جنبش انقلابی، به گوشه هایی از برنامه و عملکرد ضد انقلابی بپردازیم که آنها مجدداً تلاش میکنند آن را تبلیغ و ترویج میکنند.

اطلاع رسانی تروتسکیستها

مضمون مقاله "نگاهی به چهره فرصت طلبان و فرقه گرایان"، مندرج در نشریه "کارگر سوسیالیست" شماره ۵۸ از زوایای گوناگونی شایان توجه است. بویژه از زاویه تاریخ نویسی و شهادت در تحریف واقعیت. این مقاله خصلت نهای سنن و روشهایی است که طی سالیان متبادی در میان مطبوعات جناح چپ سیستم سیاسی سرمایه (مانوئیس، استالینسم و تروتسکیسم) بر علیه مارکسیسم مرسوم بوده است. در این نوشته، نویسندگان "کارگر سوسیالیست" تلاش کرده اند تا ضمن دفاع از موضع و عملکرد خود در قبال "اتحادیه مستقل کارگران ایران" به "اتهامات" "فرقه گرایان" و فرصت طلبان نیز پاسخ دهند. اما در عمل "کارگر سوسیالیست" خود را در شرایطی یافته که تحت آن مجبور گشته به گذشته جنبش تروتسکیستی در ایران باز گردد و موارد مشخصی از کارنامه عملی خود را مجدداً توضیح و ترجیه نماید. آنان همچنین، آذیر خطر شکلگیری انحرافات چون "فرقه گرایی" و شبه آنارشیزم" در جنبش کارگری ایران را برای احزاب به اصطلاح "انقلابی" بصدا در آورده و از وجود شبخ ترسناکی خبر داده اند که بر فراز چپ به پرواز درآمده است. شبخی که بر سرلوحه مواضع خود نوشته است: "پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریانی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت

عناوین کمونیست و کارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند" سپس، آنها به "یک انترناسیونالیستی" و جنبشی که این نشریه بدان تعلق دارد میپردازند و درباره هویت سیاسی "حزب کمونیست انترناسیونالیست" و سازمان "کارگران کمونیست" که متون شان در نشریه ما انتشار مییابد، آنها را چنین معرفی میکنند:

"... در صورتی که این فرقه ای است [منظور یک انترناسیونالیستی است] که خود را پشت سر یک گروه بین المللی بورژیکستی که از اتحاد دو گروه کوچک در ایتالیا و انگلستان در سال ۱۹۸۳ تشکیل شد مخفی کرده اند این گروه گرچه مواضع عمومی چپ دارد (که بسیاری از ۷ نکته آنها مورد توافق ما نیز هست) فصل نامه ای با نام "چشم اندازهای انقلابی" به انگلیسی منتشر میکند تفاوت این فرقه ایرانی با سازمان بظاهر بین المللی خود در اینست که حداقل بورژیکست ها گرچه اختلافاتی با سایر انقلابیون دارند اما روابط حسنه را با سایرین حفظ کرده اند و هیچگاه مخالفان سیاسی "چپ" خود را متهم به ضدانقلاب نکرده اند... بر صورتی که این فرقه به غیر از خودشان سایر نیروهای چپ را چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب ارزیابی میکنند این فرقه عمداً یا سهواً ترجمه مواضع بورژیکست ها را در مورد نظریات "ضدانقلابی" سوسیال دمکراسی و حزب های کمونیست به تروتسکیسم استناد داده اند" (نشریه کارگر سوسیالیست ۵۸ صفحه ۶ - زیرنویس)

کادوهای آن تمام شد و غالب آمدن بر اپوزیسیون وی تا سال ۱۹۵۲ طول کشید.
(درفند تروتسکیسم - نشریه چشم اندازهای انقلابی - سازمان کارگران کمونیست - ترجمه ۱)

با تصویری که سازمان کارگران کمونیست از جایگاه تاریخی و مواضع بوردیگا در چپ ایتالیا بدست میدهد کاملاً روشن است که بوردیگا و بوردیگیست ها جز در این رابطه که بخشی از جنبش انقلابی محسوب میگردند و پایه های نظری نسبتاً مشترکی با دیگر نیروهای چپ کمونیست دارند، ربط مستقیمی به دفتر بین الملل برای حزب انقلابی و یا پیک انترناسیونالیستی ندارند. بطور نمونه یکی از نکاتی که این طیف را از بوردیگیست ها متمایز میگرداند، نگرش بوردیگیست ها به حزب و نقش آن در مبارزه طبقاتی است، نگرشی که به ایده جانشین گرایی شهرت دارد. اما نشریه "کارگر سوسیالیست" آسوده خاطر از کم آگاهی خوانندگانش و سرمست از فضای مسموم حاکم بر اپوزیسیون بورژوایی، خود را مجاز دانسته است تا به آن شکل که میخواهد تاریخ بنویسد و از این دریچه هویت نیروهای پرولتری را سانسور و تحریف کند.

آنها همچنین ادعای دوستی و داشتن "رابطه حسنه" با کمونیست ها میکنند تا ضمن خدشه دار کردن چهره کمونیستی نشریه پیک انترناسیونالیستی، این حرکت را که یک دستاورد مهم برای جنبش کارگری ایران است، با فرقه سازیهای هزاران باره چپ ضدانقلاب در طول نیم قرن اخیر هم طراز سازند. در این مسیر تروتسکیستها مایوسانه میکوشند تا مواضع تاریخی جنبش انترناسیونالیستی که از مواضع چپ بورژوا بطور کامل مجزاست و بیش از چندین دهه از آن دفاع گشته است را تحریفات یک "فرقه جلوه دهند. سپس بتوانند زمینه را برای این فریب آشکار آماده نمایند که، هیچیک از سازمانهای مذکور، چپ و تروتسکیستها را ضدانقلابی ندانسته اند. حقیقت این است که اعتقاد به ماهیت ضدکارگری جناح چپ سیستم سیاسی سرمایه داری (تروتسکیسم، مانوئیسم و استالینیسم) و در نتیجه ضدانقلابی قلمداد کردن احزاب موجود در چپ ایران یک امر بدیهی و روشن در جنبش سیاسی پرولتری است. حتی سازمان کارگران کمونیست که تروتسکیستها ادعای داشتن روابط حسنه با آنها را دارند چنین نگرشی دارد:

تروتسکیسم کیسه ذخیره برای هواداران سرمایه داری دولتی است. کسانی که با حمایت از اتحاد جماهیر شوروی در جنگ امپریالیستی، در تقاضای حرکت به جلو دور بسته پیرامون خود را مکرر می پیمایند ثرواتی فرقه های تروتسکیست امروز موجود، گواه بر توده تناقضاتی است که اجزاء تروتسکیسم را تشکیل میدهند، این گروهها بطور عینی جناح چپ دستگاه سیاسی بورژوازی را نمایندگی میکنند" (۱) (چشم اندازهای انقلابی - ترجمه ۱۹۸۵)

همانگونه که میبینیم، سازمان کارگران کمونیست نیز مانند پیک انترناسیونالیستی تروتسکیسم را بطور عینی بخشی از جناح چپ دستگاه سیاسی بورژوازی ارزیابی میکند. اما در اطلاعات ارائه شده توسط تروتسکیستها، بوردیگا تروتسکیست است، سازمان کارگران کمونیست و حزب کمونیست انترناسیونالیست بوردیگیست هستند و برادر "بظاهر بین المللی آنان" پیک انترناسیونالیستی نیز آنارشیزست و فرقه گراست

درعرصه نظری نیز شاهد کاربرد همین شیوه های ضدانقلابی هستیم. چه آنجا که سخن از مواضع سازمانهای دفتر بین الملل برای حزب انقلابی رانده شده و چه آنجا که ایده های عجیب و غریب و بعضاً سفیهانه ای بدون حتی یک فاکت به پیک انترناسیونالیستی نسبت داده میشود. نشریه کارگر سوسیالیست با تحریف و ریاکاری درباره مواضع ما و سازمانهای اردوی پرولتری،

صرفنظر از جهت گیری نظری مستتر در جملات بالا، نکات شایان توجه مسائلی است که جنبه اطلاعاتی دارند. در اینجا اعلام میشود که:

۱- نشریه پیک انترناسیونالیستی متعلق به یک تشکل یا (فرقه) است. ۲- سازمان کارگران کمونیست، عضو دفتر بین المللی برای حزب انقلابی، یک سازمان بوردیگیستی است. ۳- این سازمان با تروتسکیستها و دیگر احزاب چپ روابط حسنه ای دارد. ۴- سازمان مزبور برخلاف پیک انترناسیونالیستی تروتسکیست ها را ضد انقلاب نمی داند. ۵- مواضع این سازمان و یا حزب کمونیست انترناسیونالیست (ایتالیا) را پیک انترناسیونالیستی در ترجمه هایش تحریف کرده است. کلیه این اطلاعات کذب محض است، و باهدف ایجاد موانع و سردرگمی در پروسه برش و جهت گیری عناصر و جمع های طیف جریان انتقادی جنبش کارگری صورت میگیرد که در تجارب خود به نقش ضدانقلابی چپ پی برده و بدنایل بدیل انقلابی و انترناسیونالیستی پوده و از تاریخ و مبارزه چپ کمونیست برعلیه انحطاط حزب بلشویک، برعلیه استالینیسم، مانوئیسم و تروتسکیسم که مانند خط سرخی از انقلاب اکبر تا به امروز ادامه دارد اطلاع چندانی ندارند.

نه سازمان کارگران کمونیست و نه هیچیک از نیروهایی که مواضع آنها در نشریه پیک انترناسیونالیستی منتشر شده بوردیگیست نیستند. مواضع آنها نیز بوسیله سمپت های فارسی زبان آنها ترجمه شده است، نه فعالین پیک انترناسیونالیستی، لذا اتهام ترجمه غلط یا دستکاری مواضع نیز فریبی بیش نیست. تا جایی هم که به این جریانات، بشابه جریانی در درون جنبش انقلابی پرولتری برمیگردد، آنان نیز تروتسکیسم را بخشی از جناح چپ سرمایه میداند و ادعای روابط حسنه آنها با چپ یک ریاکاری است.

اما دروغ پردازیهای تروتسکیستها درباره سازمانهای چپ کمونیست به همینجا ختم نمیشود. بلکه برای اطلاعات بیشتر، خوانندگان خود را به بیوگرافی بوردیگا رجوع میدهند که در نشریه شماره ۵۷ "کارگر سوسیالیست" درج شده بود. در آنجا گرچه بوردیگا رهبر بزرگ پرولتاریای جهان لقب میگیرد ولی مهمترین وقایع تاریخ مبارزه و زندگی او سانسور میشود. درحالی که بوردیگا یکی از عناصر فعالی بود که برای تشکیل جناح چپ کمونیست بین الملل حرکت کرد، با تسلیم حزب بلشویک در مقابل سرمایه داری جهانی، اتحاد باسوسیال دموکراسی و بالاخره برعلیه پارلمنتاریسم و بلشویزه کردن احزاب کمونیست مبارزه نمود. مهمتر از همه اینکه تروتسکیستها گویا فراموش کرده اند که "بوردیگیستها" در جنگ جهانی دوم تنها حزب سیاسی بودند که جنگ را ارتجاعی دانستند درحالیکه جنبش تروتسکیستی در جنایات دموکراتها و فاشیزست های اردوی سرمایه در قتل عام ۵۰ میلیون انسان سهیم گشتند،

چطور ممکن است که سازمان کارگران کمونیست را بوردیگیست قلمداد کرد درحالیکه این سازمان درباره نقش بوردیگا در شکل گیری حزب کمونیست انترناسیونالیست می نویسد:

"تا این زمان حزب کمونیست انترناسیونالیست از بحران بازگشت بوردیگا به فعالیت انقلابی، بعد از بیست سال دوری او از سیاست، سالم جسته بود. همانند تروتسکی او نیز در کنار پستیژ عظیم خدمات گذشته اش که همراه خود به عرصه سیاست انقلابی آورد، گوله بار نظریات کهنه شده را نیز وارد سیاست انقلابی میکرد. ناتوان از فهم ماهیت واقعی اتحاد جماهیر شوروی، متزلزل بر سر ضرورت حزب در این دوره، عاجز از مشاهده اینکه دوره متروقی بودن مبارزات علی به سر آمده و ناموفق در تشخیص ماهیت اتحادیه های کارگری بمثابة خطوط دفاعی سرمایه داری در عصر امپریالیسم، او تهدیدی در جهت نقش برآب ساختن کار صبورانه بازایی تئوریک که توسط چپ ایتالیا در طول بیش از دو دهه انجام گرفته بود به شمار میرفت. بوردیگا هیچگاه به حزب کمونیست انترناسیونالیست نپیوست. اما ظهور مجدد وی به قیمت [از دست رفتن] بسیاری از

"نشریه کارگر سوسیالیست" ۱۰ مهر ۱۳۵۹، به هنگام آغاز جنگ، اعلام کردیم که از آنجایی که مسئله جنگ به مسئله کارگران تبدیل گشته، کارگران که دسته دسته داوطلبانه به جبهه روانه میشوند و آنان که به رهبران رژیم اعتقاد دارند، باید از آنها بخواهند که آنها را مسلح کنند و به آنها آموزش نظامی دهند تا بتوانیم از طریق شوراهای خود دفاع از انقلاب برخیزیم." (کارگر سوسیالیست شماره ۵۸)

بدین ترتیب و بنابر تشخیص تروتسکیستها، کارگران دسته دسته و بدون ابزار و سلاح جنگی به جبهه می رفتند و آنها نیز از رهبران رژیم "که کارگران به آنها اعتقاد داشتند" میخواستند تا کارگران را مسلح کنند. عجب بصیرتی! یعنی جباران خونریز اسلام آنقدر در پیشبرد اهداف جنگی و تشخیص منافع طبقاتی خود ناتوان بودند که میخواستند کارگران را بدون سلاح و آموزش نظامی به جبهه های مرک و نیستی روانه کنند. اگر چنین هم بوده پس باید مطالبات حزب توده و اکثریت را برای مسلح کردن پاسداران به سلاحهای سنگین، پاسدارانی که به عشق شهادت دیوانه وار و بدون سلاح بر روی مین ها میرفتند، و مطالبه تروتسکیستها جهت "مسلح نمودن کارگران" پیش از روانه ساختن به جبهه ها در موفقیت جمهوری اسلامی برای دفاع از انقلاب در مقابل حمله عراق و امریکا بسیار موثر بوده باشد. برای هر انسان با فهم و شعور متعارفی روشن است که جمهوری اسلامی نه تنها بودجه های کلانی را برای آموزش نظامی کارگران اختصاص داد، بلکه حضور بسیج و آموزش نظامی را در کارخانه ها اجباری نمود. بدین وسیله تمام کارخانه ها را به اشغال نظامی خود درآورد و از این دریچه موفق کشت بسیاری از حرکات و اعتصابات کارگری را درهم بشکند، دهها کارگر پیشرو را بدام اندازد و به جوخه های اعدام بسپارد.

استدلالات تروتسکیستها مطلقه پردازی سیاست بازانه است. در ایران تحت حاکمیت اسلامی در آستانه جنگ هیچ انقلابی در کار نبود تا صحبت دفاع از آن در میان باشد. جنبش وسیع توده ای و اعتلای انقلابی سال ۵۷ با اقدام بوقع فراکسیونهای سرمایه داری جهانی و راندن روحانیت به صحنه رهبری شکست خورده بود. کارگران و جنبش شورایی در غیاب سازمان انقلابی به زیر رهبری روحانیت کشیده شده بودند و کلیه احزاب و گروههای سیاسی ایرانی در این شکست بزرگ سهم بردند. ادعای دفاع از انقلاب در مقطع جنگ دروغ مشترک همه احزاب ضدانقلابی بود که بیرق دفاع طبلی را در دست داشتند. این اولین بار نبود که تروتسکیستها، استالینیستها و مانوئیستها موضع واحدی داشته اند. همه آنان طی ۵۰ سال گذشته با دفاع از جنبش های به اصطلاح "ضد امپریالیستی" جنبش های "زهایبخش ملی" و "استقلال طلبانه" کارگران را ترغیب کرده اند تا در جنگ های ارتجاعی برادران طبقاتی خود را سلاخی کنند. این سیاستهای ضدانقلابی غالباً با اتکا بر تاکتیک تقویت اردوگاه سوسیالیستی و دفاع از بد در مقابل بدتر توضیح داده میشود. اما کمونیستها چه در شرایطی که تروتسکیستها و تمام احزاب تحت نام کمونیست با دفاع از بلوک امپریالیستی شرق، در جنگ امپریالیستی و جنبشهای ملی شرکت جشتند، تنها جزیانی بودند که از مواضع انقلابی در مقابل تحریفات ضدانقلاب دفاع نمودند. و امروز نیز مواضع ۵۰ سال پیش خود را بعنوان دلیلی بر حقانیت خود در اختیار همگان قرار میدهند. این حقیقت امروز دیگر برای همیشه در تاریخ جنبش پروتتری حک شده است.

تروتسکیستها و اتحاد عمل

این مقوله نیز یکی از ابزارهای توجیه اتحاد و مشارکت تروتسکیستها در کشمکش های جناحهای طبقه حاکم بوده است.

و سرمایه گذاری بر ضعف آگاهی خوانندگانش در واقع میکوشد راه را جهت حمله به پیک انترناسیونالیستی هوار سازد. آنها در بخشی از مقاله خود پس از دفاع از ایده معروف تروتسکیستی مبنی بر حرکت از آگاهی موجود و اتحاد با احزاب بورژوایی که در جنبش کارگری نفوذ دارند، امانند تز جبهه متحد با سوسیال دموکراسی، نیروهای انترناسیونالیست را که به مخالفت باین تاکتیک ها می پردازند "فرقه های خود محور بین قلمداد میکنند و مینویسند که:

"نتیجه منطقی استدلال این فرقه میتواند این باشد که کارگران بیکار و یا پناهجویان در کشورهای غربی نیز نباید از تأمینات اجتماعی کشورهای امپریالیستی استفاده کنند، زیرا که این منجر به تقویت و ایجاد توهم در سیستم سرمایه داری میشود! اگر چنین کنند به "چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب" تبدیل میگردد!"

(کارگر سوسیالیست شماره ۵۸ زیرنویس)

معلوم نیست که نویسنده نشریه "کارگر سوسیالیست" چگونه و از کدام نوشته ما چنین اراجیفی را نقل قول کرده است. با این همه، اما اظهارات سفیهانه فوق نشانگر بیگانگی مطلق نویسنده از جایگاه تاریخی کمونیستها چپ نیست. آنها به نیکی میدانند که کمونیستها چپ تنها جریاناتی بودند که با ایده بورژوا شدن طبقه کارگر اروپا که پس از جنگ جهانی دوم شیوع یافته بود به مقابله برخاستند. تروتسکیستها بر این حقیقت واقفند که، کمونیستها چپ بودند که به نقد جنبش تروتسکیستی که خود را به وارونه انترناسیونالیست، و مدافع انقلاب جهانی معرفی مینماید همت گماشتند و تا سرحد نقد نظرات لنین در عرصه ملی، آریستوکراسی کارگری پیش رفته اند، تروتسکیستها از آخرین زیگزارکهای ارنست مندل و آخرین انشعابات جنبش در بحران تروتسکیستی که بیانگر حقانیت نظرات چپ کمونیست بود شناخت دارند. اما آنها با اتکاء بر سی سال تجربه سم پاشی برعلیه جنبش کارگری ایران بطرز مضحکی کوشیده اند تا به خواننده "ناآگاه" خود چنین الفاء کنند که پیک انترناسیونالیستی اولاً ریشه در هیچ جنبش و جریان تاریخی ندارد و ثانیاً کارگران و پناهجویان را ضدانقلاب و چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری میخواند. و آنگاه به ما پند و اندرز میدهد که این یک موضع کودکانه است. از این شیوه سالیهاست که بورژوازی و بویژه دستگاههای امنیتی دولتهای توتالیتزر برای منزوی کردن و نامتعادل نشان دادن مخالفین خود سود جسته اند. بکارگیری آن توسط تروتسکیستهای ایرانی بیانگر وحشت آنان از رودرویی با ما و خطر از دست دادن آندسته از سربازان احتمالی است که شک کردن به عمای موسی را ساز کرده اند. به همین دلیل ابتدال نشریه "کارگر سوسیالیست" در کلام تنها بیانگر استیصال و درماندگی تروتسکیسم در اندیشه است.

تروتسکیستها و جنگ

نشریه "کارگر سوسیالیست" در جایگاه دفاع از مواضع تاریخی جنبش تروتسکیستی در ایران، مواردی از کارنامه آن را که ما در پیک انترناسیونالیستی شماره ۴۹ برشمرده بودیم اتهامات بی پایه و اساس میخواند. از آنجائیکه این موارد تماماً به نقل از نشریات این جریان در مقاطع تاریخی مختلف و با ذکر منبع و مآخذ صورت گرفته بود، رجوع به منابع مزبور و از این طریق اثبات بی پایگی اظهارات ما کافی بود. اما آنها چنین نکردند بلکه در مقابل ما شاهد آئیم که مجدداً بر حقانیت آن موارد و سیاستها اصرار و با ارانه دفاعیه میسوطی از آن پشتیبانی میکنند.

کارگر سوسیالیست ابتدا اتخاذ موضع دفاع طلبانه در جنگ ایران و عراق را تکذیب میکند. آنگاه موضع "حزب کارگران سوسیالیست" در قبال جنگ را چنین توضیح میدهد.

"... بدیهی است که ما چنین موضعی اتخاذ نکردیم. در شماره نخست

کارگر سوسیالیست در این باره اظهار میدارد که:

"یکی دیگر از خیانت های نشریه کارگر سوسیالیست ظاهراً این است که خواهان ایجاد اتحاد عمل با سایر نیروهای چپ و غیر پرولتری است." (کارگر سوسیالیست شماره ۵۸)

این گفته نیز که همانند سایر نقل به معنی ها به ما نسبت داده شده است دروغ آشکاری است. پیک انترناسیونالیستی هیچگاه تروتسکیستها را به "خیانت" متهم نکرده است. خیانت به چه چیزی؟ جنبش تروتسکیستی به دلیل ماهیت سیاستها و برنامه های خویش است که در کمپ سرمایه قرار گرفته است. کاملاً برعکس، ما برای باوریم که نشریه کارگر سوسیالیست به مبانی پایه ای تروتسکیسم سخت پایبند است و به همین سبب نیز باید ماهیت آنرا افشاء ساخت.

"اتحاد عمل با سایر نیروهای چپ و غیر پرولتری" دیگر چه صیغه ای است؟ نیروها و نشریات جنبش سیاسی پرولتری در مواجه با چپ سیستم سیاسی سرمایه هرگز چنین ترمینولوژی را بکار نمیگیرند. با این همه لازم است تا از نزدیک مقصود و نتایج اتحاد عمل تروتسکیستها را مورد بررسی قرار دهیم: مورد عراق و اتحاد با احزاب ناسیونالیست کرد یکی از این نمونه هاست.

امروز دیگر پس از گذشت چند سال برهمگان روشن است که تشکیل دولت به اصطلاح "کرد عراق" در چهارچوب جدالهای قطبهای سرمایه داری جهانی قابل توضیح است. ادامه حیات این دولت نیز با سیاست تضعیف حکومت عراق بوسیله امریکا و براین پایه کمک های اقتصادی و نظامی این کشور به "دولت کرد" میسر گردیده است. این حمایت ها علاوه پشتیبانی دولتهای سرمایه داری منطقه هیچیک مخفیانه صورت نمی گیرد و نیازی نیز برای فهم این حقیقت از طریق کاوشهای اطلاعاتی و دسترسی به مدارک سازمانهای جاسوسی نیست.

تروتسکیستها که علاقه وافری به اتحاد با نیروهای "غیرپرولتری" دارند در سرمقاله کارگر سوسیالیست شماره ۲۷ خواستار اتحاد عمل با احزاب ضدانقلابی کردستان برعلیه عراق شدند. صد البته دراین مورد نیز آنان مانند موارد مشابه دیگر شرایط خود را یادآور شده و نوشتند که:

"اتحاد عمل با سازمانهای بورژوازی علیه رژیم صدام، با حفظ استقلال سیاسی بشرط آنکه این سازمانها با رژیم صدام وارد معامله و همکاری نشوند" مجاز است.

خواست اتحاد عمل با احزاب ناسیونالیست کرد بروز تنش هایی را در هیئت مسئولین نشریه کارگر سوسیالیست، یا به عبارتی دیگر، "اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی"، موجب گشت. در نتیجه در هیئت مسئولین انشعابی رخ دارد. و یکی از منشعبین جزوه ای را تحت عنوان "گاریخچه یکسال سیز علیه باند بازی و محفلیزم در تشکیلات اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران" منتشر کرد که نکات آگاهگرانه ای دارد.

در بخش مربوط به اختلافات سیاسی و مسئله اتحاد عمل با احزاب ناسیونالیست مباحثات طرفین مناقشه درج شده است. مسئول سراسری "اتحادیه سوسیالیست های انقلابی" که نویسنده سرمقاله های نشریه کارگر سوسیالیست نیز میباشد، در دفاع از ضرورت اتحاد عمل با احزاب ناسیونالیست کردستان عراق چنین استدلال مینماید:

"خیانتی که سوسیال دموکراسی در آلمان و استالینیزم در سطح جهان به جنبش کارگری کرد، قابل مقایسه با خیانت های طالبانی و بارزانی به مردم کردستان نیست" (تاریخچه یکسال سیز علیه باند بازی و محفلیزم در تشکیلات اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ص ۱۴)

پس از این مقایسه، یعنی قیاس بد و بدتر و تاکید بر لزوم اتحاد عمل با احزاب ناسیونالیست کردستان عراق و سرزنش طرف مقابل به دلیل داشتن نظرات شبه آناشیتی همین شیوه را در مقابل نیروهای به اصطلاح "غیر پرولتری" در جناح چپ اپوزیسیون بورژوازی بکار گرفته و مینویسد که:

"اگر قرار باشد سوسیالیستهای انقلابی با هرگرایشی در جامعه به علت اینکه

خیانتی کرده است "اتحاد" نکنند، باید در اطاعتی خود را محبوس کرده و هیچ نکنند، یا مانند مائونیست ها تبدیل به یک فرقه شوند مگر در درون اتحاد چپ کارگری که بیش از ۲ سال اتحادیه در آن شرکت داشته، همه گرایش های موجود هنر و پاکیزه هستند! آیا "راه کارگر" در کردستان از دولت عراق پول نگرفته است! آیا در درون راه کارگر اعضا و رهبران سابق حزب توده وجود ندارند! (جریاناتی که با سپاه پاسداران در سرکوب کارگران و کمونیستها همکاری کرده بودند). آیا حزب رفجویان با بنی صدر که مسئول تهاجم به مناطق کردنشین توسط مژوران رژیم بود، همکاری نکرده است! آیا برخی از گرایش های مختلف طیف فدایی به قول راه کارگر "گراهای مشکوک" نکرده اند! آیا پول و ایستگاه رادیویی گرفتن از صدام و در نتیجه ارتباط با "مخابرات" (پلیس مخفی عراق) از ارتباط با "سیا" بهتر است! چنانچه اینگونه مسائل "خیانت" به آمل و اهداف مردم است، چرا تاکنون ما با این عده در درون یک اتحاد باقی مانده ایم؟

(ملاحظاتی در باره مقاله نظم نوین در منطقه کردستان و خلیج فارس - همان منبع ص ۱۵)

جالب اینجاست که نویسندۀ سطور بالا زمانیکه پیک انترناسیونالیستی اعلام کرد که آنها با بورژوازی متحد گشته اند و متعلق به جناح چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری هستند، فریاد برکشید که ما با جعل مواضع، اتهامات ناروایی را به آنها نسبت داده ایم.

بربنیای دیدگاه تروتسکیستها دشمن دشمن من دوست من است. با این بینش ارتجاعی و ضد مارکسیستی است که آنها همواره درحال وارد شدن به اتحاد با این یا آن فراکسیون بورژوازی هستند و بدرستی نیز میگویند "اگر قرار باشد با هرگرایش و سازمانی که با دولتها ساخت و پاخت کرد، اتحاد عمل نکرد پس چه باید کرد؟ چرا که در چهارچوب پلاتفرم آنها نمیتوان مارکسیست بود و با فراکسیونها گوناگون بورژوازی وارد اتحاد عمل نکشت. این کاملاً منطبق با نظریه تروتسکیستی لزوم اتحاد عمل با احزاب سوسیال دموکراتیک، جنبش های ملی و رهاییبخش و تاکتیک دخولکرای (الترسیسم) است. برعکس ما میگویم یکی از مهمترین مشخصه تیز دادن کمونیست های انترناسیونالیست از احزاب چپ دستگاه سیاسی بورژوازی در این است که آنها در هیچ شرایطی وارد اتحاد با هیچیک از فراکسیونهای بورژوازی چه آنهایی که در اپوزیسیون قرار دارند و چه آنانی که بر اریکه قدرت تکیه زده اند نمیشوند، اما برخلاف ادعاهای پرمطمطراق تروتسکیستها، آنها نه مدافع انترناسیونالیسم پرولتری اند و نه مدافع مواضع انقلابی. جنبش تروتسکیستی با کردآمدن حول بین الملل چهارم و دفاع از برنامه انتقالی هرگونه پتانسیل مترقیانه خود را از دست داد و به سوسیال دموکراسی بازگشت. آنها با شرکت در جنگ جهانی امپریالیستی دوم به ضدانقلاب پیوستند و پس از آن نیز بمثابة جزئی از خطوط دفاعی بورژوازی در جناح چپ انجام وظیفه کرده اند. هرگونه ایراد گیری به تاکتیک های احزاب تروتسکیستی و یا پلیمیک با آنان حاصل عدم درک مبانی فکری و جایگاه سیاسی - تاریخی این جنبش در شرایط امروز است. شاید در ۱۰۰ سال پیش برنامه انتقالمی تروتسکیستها محتوای مترقیانه ای برداشت. اما امروز اوضاع بگونه دیگری است. و ما در شرایط اجتماعی دیگری بسر میبریم.

شرایط تروتسکیستها برای شرکت در "حزب اسلامی کار"

نکته دیگری که نشریه "کارگر سوسیالیست" در دفاع از مواضع سیاسی خود بدان پرداخته است شروط تروتسکیستها برای شرکت در حزب کار رژیم اسلامی است. ما در شماره گذشته پیک انترناسیونالیستی نشان دادیم که چگونه مسئله دفاع از تشکیلهای

مستقل کارگری و ایجاد اتحادیه مبدل به خط دفاعی بورژوازی برای عقب راندن جنبش کارگری در ایران گشته است. ما اتحادیه مستقل کارگران ایران را بمثابة نمونه ای از این مانور ضدانقلابی برگزیدیم. و با تکیه بر استدلال و بررسی روشنگرانه اهداف مستتر در پس شعارپردازیهایی فریبنده آن را نمایان کردیم. ما گفتیم که فعالیت حول ایجاد تشکلهای صنفی و سوق دادن مبارزه کارگران به مجرای قانونی يك تاکتیک ضدانقلابی برای به انحراف کشاندن مبارزه طبقاتی است.

محافل متعدد وابسته به خانه کارگر، کلیه سازمانهای اپوزیسیونی صرفنظر از تعریف و تعابری که بدست میدهند، و بخشا نیز درصنایع در حال همکاری با جمهوری اسلامی هستند (از جمله توده ای ها و اکثریتی ها) تلاشهای مذبوحانه ای در این مسیر به خرج داده اند. آلترناتیو واقعی و عملی آنها همانا شعار تشکیل انجمنهای صنفی کارگری و درنهایت اتحادیه های صنفی است. این حرکت جزء تکمیل کننده جریان تجدید سازماندهی خانه کارگر و ابراز وجود مجدد جناح چپ حکومت اسلامی با شعار جامعه مدنی در مقابل جناح راست سنتی است. بدین ترتیب وقتی ما عمل تروتسکیستها را که کارگران را به شرکت و دخالت در حزب کارگری جمهوری اسلامی ترغیب میکردند، ضدانقلابی خواندیم، آنها اعلام کردند که ما به آنها "اتهام" زده ایم.

برای اثبات گفته های خود لازم است تا یکبار دیگر موضع کارگر سوسیالیست را در اینجا نقل کنیم:

"... شرکت کارگران در حزب های ساخته شده توسط رژیم در صورت ضرورت بایستی با پشتوانه محکمی صورت گیرد به سخن دیگر، کارگران پیشرو و سوسیالیست با حفظ هسته مستقل و مخفی خود، رعایت اکید مسائل امنیتی و بدون داشتن کوچکترین توهمی به قول و قرارهای نهادهای رژیم میتوانند در چنین نهادی شرکت مشروط داشته باشند. شرایط "حداقل" شرکت از قرار زیرند

۱- حزب مذکور باید نهادی "مستقل" از رژیم و نهادهای آن باشد چنانچه قرار باشد که رؤسای خانه کارگر همه گاره و کارگران پیشرو هیچ گاره نباشند، شرکت در این نهادها باید از ابتدا تحریم گردد.

۲- در عمل باید اثبات گردد که حداقل بخشی از کارگران، مستقل از رژیم در چنین تجمعی شرکت فعال میکنند.

۳- این حزب باید از دموکراسی درونی برخوردار باشد کارگران مخالف رژیم باید قادر باشند که نظرات خود را به هر شکلی که خود لازم تشخیص دهند ابراز کنند."

(نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۵۸)

اینها آن شروطی هستند که تروتسکیستها حضور خود و کارگران در "حزب های ساخته شده رژیم" را بدان مشروط کرده اند. طبیعی است که تقاضای استقلال، دموکراسی درونی، و "همه گاره بودن کارگران" در این احزاب را میبایست در چهارچوب پلاتفرم این احزاب درك نمود. مطمئناً جمهوری اسلامی کلاه خود را به هوا خواهد انداخت اگر تمام کارگران ایوان پلاتفرم احزابش را بپذیرند، در جهت تحقق پلاتفرم تلاش کنند، "همه گاره" تشکیلات باشند و در این چهارچوب از نکاتی که مورد قبولشان نیست بدون زیرپا گذاشتن اصول سازمانی "برادرانه" انتقادکنند. فکر نمیکنیم که تروتسکیستها در تشکیلات خود ضوابطی فراتر از پیش شرطهای ارائه شده به جمهوری اسلامی داشته باشند.

اتخاذ چنین تاکتیکی، همانند نمونه های تاریخی دیگر، شرکت در انتخابات مجلس خبرگان، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و فراخوان به چپ جهت معرفی کاندیدای مستقل و اتخاذ موضع دفاع طلبی در جنگ ایران و عراق را ما منطبق با ماهیت جنبش تروتسکیستی خواندیم.

مجلس مؤسسان

شرکت در انتخابات پارلمانی جذابیت توصیف ناپذیری برای احزاب

جناح چپ دارد، چرا که آنجا صحنه ابراز وجود و اثبات سران قابلیت در سیستم سیاسی سرمایه است. پارلمان و انتخابات میدان ارضای اشتیاق سیرنپاذیر چهره های سیاسی احزاب پارلمنتاریست و عقب راندن مبارزه سرنوشت ساز پرولتاریاست. از همین رو است که کمونیستهای جناح چپ اترانسینوال سوم برعلیه تاکتیک "انهدام پارلمان از درون" سرسختانه مبارزه کردند. ریشه های مادی غیر قابل استفاده شدن این تاکتیک قدیمی کمونیستها در این حقیقت نهفته است که در عصر احتضار سرمایه داری، پارلمان دیگر عرصه رقابت جناح مترقی و ارتجاعی بورژوازی نیست. از سوی دیگر با از میان رفتن امکان مادی رفهم در دوران بحرانهای مزمن ساختاری زمینه ای برای تحویل رفهم های سیاسی و اقتصادی به بورژوازی وجود ندارد. این تاکتیک های کهنه شده، امروز به سلاحی در دست فراکسیونهای بورژوازی تبدیل شده است. نقش مسئله ملی و اتحادیه های کارگری نیز از همین زاویه قابل توضیح است آنها مینویستند که:

"ایا این بدین مفهوم است که در صورت نبود امکان برقراری "حکومت شورایی پس از سرتنگونی، باید فرقه گویانه، چشمهای خود را بر هو بدیلی بست، مسلماً خیر! در صورت عدم توفیق تشکیل حکومت شورایی و تحویل یک حکومت غیر کارگری، مبارزه برای تشکیل "مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی" در دستور کار قرار میگیرد" (همان منبع ص ۷)

مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی دیگر چه عینه ای است؟ کارگر سوسیالیست پاسخ میدهد:

"مجلس مؤسسان عالی ترین و دموکراتیک ترین شکل مجلس بورژوازی (اقلیت جامعه) است. در صورتی که جمهوری شورایی و دموکراسی کارگری (اکثریت مردم) عالی تر از هر مجلس بورژوازی است." (همان منبع)

پس بنابر نظریه تروتسکیستها در عصر احتضار سرمایه داری میبایست و میتوان برای "مجلس مؤسسان، عالی ترین شکل مجلس بورژوازی" (اقلیت جامعه) مبارزه کرد و این مجلس بورژوازی میتواند دموکراتیک و انقلابی نیز باشد. به عبارت دیگر در عصر فعلی بورژوازی میتواند انقلابی باشد دقیقاً اینجاست که پلاتفرم تروتسکیستها با پلاتفرم فراکسیونهای حکومتی منطبق میشود و آنها به دفاع از يك جناح از بورژوازی در مقابل جناحهای دیگر دست میزنند. و طبقه کارگر را نیز به چنین حرکتی ترغیب مینمایند. چیزی که ما در این نوشته بکرات با ارائه فاکت های مشخص نشان دادیم. حال چه زمانی آنها از این برنامه ضدانقلابی دست خواهند کشید؟ زمانی که انقلاب پرولتری کلیه نهادهای بورژوازی را از جمله "مجلس مؤسسان" را درهم کوید.

"به اعتقاد ما تا تشکیل حکومت کارگری دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست" (همان منبع ص ۷)

اما ببینیم تروتسکیستها تفاوت خود با دیگر نیروهای اردوی ضدانقلاب در باره مجلس مؤسسان را چگونه توضیح میدهند.

"... نظریات برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ بویژه راه کارگر در باره مجلس مؤسسان نادرست است. آنها تشکیل آنرا بمثابة یک مرحله ضروری می بینند..." (همان منبع)

به عبارت دیگر تروتسکیستها امکان عقب نشینی از موضع مجلس مؤسسان را برای خود در صورت پیروزی کارگران محتمل میدانند. اما می گویند که راه کارگر حتی در صورت پیروزی کارگران کماکان سنکر خود را برای ایجاد این عالی ترین نهاد بورژوازی حفظ خواهد کرد. آیا سایر احزاب برای خواست دیگری به جز "عالی ترین دموکراسی بورژوازی" مبارزه میکنند. سخن ما این است که این ترهات که بوی کهنگی و ورشکستگی آن مشام هر کمونیستی را می آزارد چه خویشتاوندی با مارکسیسم و کمونیسم

دارد. کمونیستها نه برای "عالیترین دموکراسی بورژوازی" بلکه برای نفی بردگی مزدی مبارزه میکنند و تحت هیچ شرایطی در مقام دفاع از دیکتاتوری پارلمانتاریستی بورژوازی برخیزند. کارگران کمونیست باید هوشیار باشند و با ارتقاء سطح آگاهی و مبارزه خود کلیه این نیروها را بشتاب خطوط دفاعی بورژوازی در جنبش کارگری محکوم سازند و فریب نظام گفتاری شبه مارکسیستی آنها را نخورند. کسانی که سالیان درازی از سرمایه داری دولتی بشتاب آلترناتیو انقلابی دفاع کردند و از آن بعنوان دستاوردهای سوسیالیستی سخن راندند.

آنارشیزم و رهبری

"کارگر سوسیالیست" نشریه پیک انترناسیونالیستی را یک فرقه میخواند، فرقه ای که شبه آنارشیت است. البته منتسب کردن ما به آنارشیزم نیز همانند تحریفات تروتسکیستها در باره بورژوازی و ریاکاری در باره نظریات نیروهای جنبش انقلابی، تنها جنبه تبلیغاتی برای ایجاد اغتشاش و کجی حول مواضع ما و سایر نیروهای اردوی پرولتری دارد. آنها که امروز وزیر کابینه آلمان را برای تبلیغات ضد آنارشیزمی خود برمیگزینند نیک میدانند که چه کمونیست تنها نیروی سیاسی بود که در مقابل صف متحد آنارشیزمها و تروتسکیستها در دفاع از جمهوری بورژوازی در جنگ داخلی اسپانیا، ایستاد. اینان بخوبی بر این امر واقفند که در نزد کمونیستهای انترناسیونالیست، میان خط مشی سیاسی آنارشیزمها و احزاب بورژوازی جناح چه تفاوت ماهوری وجود ندارد. اما نقد "اتحادیه مستقل کارگران ایران" بوسیله پیک انترناسیونالیستی افکار تروتسکیستها را چندان پریشان ساخته است که آنها برای نیل به اهداف ضدانقلابی شان راه و چاره ای جز نسبت دادن نظریات غیر واقعی به ما نداشتند. آنها می نویسند:

"آنارشیزم ها [منظور پیک انترناسیونالیستی است] عمدتاً در مورد "رهبری" و رهبر در جنبش کارگری حساسیت نشان میدهند" (همان منبع)

آنگاه با اشاره به پرده دری پیک انترناسیونالیستی از شعبده بازان مجهول الهویه بازار سیاست و جعل رهبر و اتحادیه برای کارگران، سخن از لزوم رهبری در حرکت جمعی میرانند و درباره مناسبات انسانهای مبارز گرافه کویی میکنند. جا دارد تا در اینجا بینیم منظور "نشریه کارگر سوسیالیست" از رهبری چیست و این مسئله چگونه در میان آنها تحقق میابد.

"... بحث ما بطور مشخص اینچنین بود تشکیلاتی که نتواند طی دوره ای تعدادی کادر سیاسی و مجرب را برای ارتقاء نظرات و کیفیت فعالیت های سیاسی خود بسازد و عده ای را حول فعالیت های روزمره خود سازمان دهد، نبایستی خود را در بیرون به عنوان تشکیلات "همه فن حریف" با تعدادی فعالین و کادر و نویسندگان غیر واقعی جلوه دهد و در داخل آن، برای جبران این کمبودها، مثلاً یک عضو آن با شش امضای مختلف (م رازی، خ یاری، مازار روزه، مهدی رضوی، آذر برزین و شاهین صالح) در نشریه مقاله بنویسد و عضو دیگر آن مجبور شود در چند نوع نهاد سیاسی به فعالیت بپردازد تا مبادا دیگران متوجه شوند که ما از آنها یک سرگردن کمتر هستیم و یا حتی بایستی در هر شماره نشریه مقالات به امضاء هیئت مسئولان داشته باشیم، حتی اگر با مواضع آن مقالات مخالف باشیم. چنین کنیم تا مبادا دیگران فکر کنند ما بی استخوان هستیم" (گاریخته یکسال سبز علیه باند بازی و محلیزم در تشکیلات اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران)

براستی نیز گستاخی بی نظیری است که نیروهایی با بجا نهادن چنین اسنادی از روشهای کار جمعی سخن از تشکل کمونیستی و لزوم رهبری در آن میرانند. بکارگیری چنین روش هایی حتی در احزاب حاکم نیز معمول نیست. کارگران کمونیست حق دارند و بایستی چنین سندهایی را به عنوان روشهایی ارتجاعی و ضدانقلابی، روشهایی که هیچ ربطی به کمونیسم و رهبری در تشکلهای کمونیستی ندارد قاطعانه محکوم کنند. در حالیکه این شکل از کار تشکیلاتی در "اتحادیه -

سوسیالیستهای انقلابی" سنت جا افتاده ای است :

"چرا درحالیکه تمام مسئولتهای فوق را در اختیار گرفته اید و تعیین تکلیف میکنید، برای دیگران این چنین موعظه میکنید که به تشکیلات بصورت یک بدنه بنگرند و آنرا تقویت کنند؟ آیا شما با قرار دادن خود در حکم کله و چشم و گوش و دست و پای تشکیلات این بدنه را به یک موجود تک سلول تبدیل نکرده اید؟ چرا خود را همیشه بهترین فرد برای انجام هر کاری تلقی میکنید و دیگران بایستی قبل از هرگونه ابراز نظر، اول از همه "رهبری" فردی شما بر تشکیلات را مورد تأیید قرار دهند؟ چرا شما حق دارید با ده تا امضاء نظرات خود را در بولتن درونی و نشریه چاپ کنید اما دیگران از چنین حقی حتی با امضاء خودشان محروم اند؟" (همان منبع)

این ترجمان عملی تصویری است که "کارگر سوسیالیست" از رهبری بدست میدهد. چنین تجاربی است که موجب کشته تا امروز بسیاری از کارگران و روشنفکران مبارزی که میتوانستند شالوده های یک حزب جهانی انقلابی را بسازند، هرگونه فعالیت حزبی را رها کرده و در بهترین شرایط رو به سوی آنارشیزم و شورا گرایی گردانده اند.

ما بر این باوریم که وجود چنین مناسبات و رهبری در میان احزاب جناح چپ را نمیتوان از طریق مراجعه به روانشناسی فردی و یا صرفاً اشتیاق افراد به قدرت طلبی توضیح داد. چنین مناسباتی در کار جمعی بر بستر مجموعه ای از اهداف و برنامه سیاسی معینی رشد و تکوین مییابد. بعبارت دیگر برنامه و مبانی نظری آنها روشهای متناسب با آن را می آفریند.

ما کوشش خواهیم کرد تا با بررسی تاریخی برنامه و پراتیک احزاب و سازمانهای موجود در جناح چپ سیستم سیاسی سرمایه، حرکت در جهت آلترناتیو کمونیستی، یعنی ساختن حزب جهانی پرولتاریا را تسهیل کنیم. دست یافتن به چنین آلترناتیوی برای پیروزی نبردهای آتی طبقه مان تعیین کننده خواهد بود.

الف دیدبان

زیرنویس:

۱- با توجه به نگرش سازمان کارگران کمونیست به تروتسکیسم، اگر ادعای دوستی و رابطه حسنه نشریه "کارگر سوسیالیست" با آنان بوسیله این رفتار تکذیب نکردد طبعاً نشانه عدم پایداری و مدول CWO از مواضع کمونیستی خویش است.

**نشریه پیک انترناسیونالیستی را
مشترک شوید، آنرا در میان افراد
و جمع های مبارز جنبش کارگری
معرفی کنید و با کمکهای مالی
خود به انتشار آن یاری رسانید.**

اتحادیه ها بر علیه طبقه کارگر

قسمت چهارم

اتحادیه ها در مرحله انحطاط سرمایه داری

انحطاط سرمایه داری

شرایطی که در گذشته توسعه فوق العاده سرمایه داری را ممکن گردانیده بود، در آغاز سده ۱۹۰۰ روبه مخو شدن نهاد، ایجاد بازار جهانی پایان یافت و با آن ناسازگاری موجود بین قدرتهای مختلف سرمایه داری برای تسلط بر بازار جهانی تشدید گردید. درعین حال نیاز قدرتهای سرمایه داری در عرضه تولیدات از ظرفیت جذب بازار جهانی فراتر رفت. بسط سرمایه، در مقابل ادامه توسعه آن مانع ایجاد کرد. یعنی تعداد سرمایه داران نسبت به بازارهای موجود، بیشتر است.

دولتهای ملی مقتدری که دیرتر از همه وارد رقابت بر سر بازار جهانی گشتند (بویژه آلمان، ایتالیا و روسیه) امکان عرضه تولیدات برای پیشروی را نتوانستند تنها به هزینه قدرتهای مسلط قدیمی تر بدست آورند. از آغاز این قرن مجادلات میان قدرتهای امپریالیستی چند برابر شده است.

حیات اقتصادی و اجتماعی ملتها بیش از پیش دچار بی نظمی گشت. برای آنکه بتوان با رقابتی که در اثر بازار جهانی بسط یافته بود، مانند مسابقه تسلیحاتی، برابری کرد، کل اقتصاد مجبور گردید حداکثر انعطاف را برای کاهش هزینه های تولید تحمل نماید تا منابع لازم جهت توسعه ارتش و مدرنترین دستگاه نظامی، آزاد گردد. فضای مانوری که در دسترس سرمایه ملی بود و اجازه میداد تا پرولتاریا مبارزه برای رفهم را پیش برد، سرعت محدود گردید. دولتهای سرمایه داری وارد جنگ بیرحمانه ای شدند که به طور طبیعی تبدیل به جنگ درونی سرمایه بر علیه هرگونه بهبودی در اوضاع زندگی طبقه تولید کننده گشت. ضعف اقتصادی و نظامی هر سرمایه ملی (سرمایه های یک کشور) در مقایسه با سایر سرمایه ها (سرمایه سایر کشورها) بیش از هر زمان دیگری بستگی به ظرفیت کسب حداکثر سود از طبقه استثمار شونده داشت. هیچ یک از سرمایه های ملی قادر نبودند، بدون آنکه در عرصه جهانی عقب بمانند، به پرولتاریای خویش امتیاز دهند.

آن شالوده عینی اقتصادی که برای پرولتاریا امکانپذیر ساخت تا فعالیت خود را حول کسب رفهمهای منظم متمرکز سازد، بطور برگشت ناپذیری درهم شکست و آنتاگونیسم اساسی طبقاتی، میان پرولتاریا و بورژوازی برملا گردیده و به نقطه اوج اش رانده شده است. در سطح سیاسی مهمترین بخش های طبقه سرمایه دار حکومتیهای ملی، برای دفاع از موقعیت خویش در مقابل سایر بخشهای طبقه سرمایه دار، تمام قدرت را در دست دولت متمرکز ساخت.

پارلمان مکانی شد که در آن تصمیمات از قبل اتخاذ شده به شکل رسمی مورد تائید قرار میگرفت، وجود پارلمان در کنار قدرت، تنها با

هدف ایجاد سردرگمی سیاسی حفظ گردید. بدین ترتیب دوره صعود سرمایه داری بسر آمد و مرحله انحطاط آن آغاز گشت.

این تغییر اساسی، شرایطی را که پرولتاریا تحت آن مبارزه کرده بود بطور کامل دگرگون ساخت. آن زمان سپری گشت، هنگامی که پرولتاریا میتواند در چهارچوب مرزهای پارلمان برای بهبود شرایط زندگی، وارد مذاکره شود، آن زمان سپری گشت، هنگامی که پرولتاریا میتواند از تقابل میان فراقسیونهای مختلف بورژوازی برای استحکام موقعیت خود سود جوید، آن زمان سپری گشت، هنگامی که افزایش سهم پرولتاریا میتواند محرك توسعه سرمایه داری باشد، آن زمان سپری گشت که پرولتاریا میتواند به تحقق برنامه حداقل "دل بندد، از هم اکنون پرولتاریا میبایست با حضور بیش از پیش متمرکز یک دولت مقتدر مقابله نماید که فقط توانسته است به آنها نام نویسی به عنوان گوشت دم توپ در اختلافات درونی امپریالیستی و استثمار بیشتر تقدیم نماید. از هم اکنون روش های غیر مستقیم مبارزه سیاسی، تلاش برای تحت فشار قرار دادن دولت سرمایه داری برای تغییر سیاست از طریق احزاب پارلمانی و اتحادیه ها، تنها میتواند با تقابل دولتهای ملی که برای بقاء با یکدیگر مبارزه میکردند، فرو ریزد.

هر نوع برنامه ای برای رفهم یک اتوبی دست نیافتنی گردید و آن روشهایی از مبارزه که در مرحله صعود سرمایه داری شکل گرفته بود، هم اکنون به مانعی برسر راه دفاع از منافع پرولتاریا، تبدیل شده است.

جنگ جهانی اول که ورود قطعی سرمایه داری به دوره انحطاط را نمایان ساخت، به شکل خشونت آمیزی آلترناتیو 'جنگ یا انقلاب'، 'سوسیالیسم یا بربریت' را در مقابل پرولتاریا قرار داد. پرولتاریا میبایست یا خود را در یک مبارزه مستقیم، همگانی و انقلابی درگیر نماید و بدین طریق اشکال قدیمی و دیگر غیر قابل استفاده، مبارزه و سازمانیابی را رها کند، یا میبایست تسلیم بربریت سرمایه گردد.

باغت های قدیمی اترناسیونال دوم با اتحادیه ها و پارلمانتاریسم که کاملاً با رفهمیسم در آمیخته بود به سختی به خود تردید راه میدادند. آنها تماماً وارد اردوی بورژوازی شده و بلافاصله تبدیل به مأموران سرمایه برای سربازگیری در جنگ امپریالیستی شدند. در جریان انفجار انقلابی که در پایان جنگ اروپا را به لرزه درآورد، کارگران اشکال جدیدی از مبارزه و سازماندهی را بوجود آوردند: مبارزه توده ای سازمانیافته در

شوراهای کارگری، برای اولین بار در آغاز قرن اخیر با و در مبارزه پرولتاریای جوان روسیه تبلور یافت. در مقابل آنها طبقه سرمایه دار، احزاب پارلمانی و همچنین اتحادیه ها قرار داشتند.

جذب اتحادیه ها در دولت سرمایه داری

پس از جنگ جهانی اول، انحطاط سرمایه داری بشریت را به درون سیکل تکراری، بحران، جنگ و بازسازی پرتاب کرده است. این سیکل ملزومات تاریخی موجود، که دفاع از منافع پرولتاریا از طریق مبارزه رفتمیستی غیر ممکن است را تقویت میکند و سازمانهایی را که بر چنین زمینه ای بنا شده اند مجبور میسازد تا به ابزاری بورژوازی، ادغام شده در دستگاه دولتی تبدیل شوند. این ملزومات میتوانند به شکل عدم امکان رفم و بوجود آمدن دولت توتالیتیر خلاصه شود.

امکان ناپذیر بودن رفم

برای آنکه بتوان هم از عهده رقابت جهانی که تا حد غیر قابل گنجایشی تشدید شده است، و هم از پس هزینه های غیرتولیدی که با آهنگ افزایش تقابلات درون سیستم رشد میکند، برآمد، میبایست بورژوازی مکانیسم های زیر را بکار بندد.

۱- حفظ يك اداره اجرایی بیش از پیش ناهنجار و دستگاه دولتی نظارت کننده.

۲- هزینه های سرسام آور تولیدات نظامی (تا ۵۰٪ بودجه دولت در کشورهایی مانند روسیه و امریکا)

۳- کمک های مالی دولتی به بخش هایی که دارای کسری بودجه طولانی مدت اند و دانش بر تعداد آنها افزوده میگردد.

۴- افزایش عرضه کالاها و تبلیغات، همچنین افزایش عمومی هزینه ها در بخش با اصطلاح "سوم" با هدف جبران هزینه های اداره اجرایی اقتصادی که به همان اندازه که پرهزینه شده است همانقدر نیز غیر عقلانی و متناقض است.

۵- و بالاخره سرمایه برای جبران هزینه های غیر مولد که مظهر سرمایه داری روبه انحطاط است، مجبور است بر استثمار پرولتاریا تا سطح مافوق تحمل بیافزاید.

مسلم است که بورژوازی حتی اگر زیر فشار ستیزه جو ترین مبارزه کارگری نیز باشد، نمیتواند هیچ رفم بادوام و واقعی به جامعه اعطا کند. بدیهی است که در ۵۰ سال اخیر مبارزه برای افزایش دستمزد به نتیجه ای دست نیافته است. در سطح اقتصادی افزایش دستمزدها به سختی با افزایش قیمت ها برابری کرده است. از افزایش دستمزدی که کارگران فرانسه در ژوئن سال ۱۹۲۶ (بطور متوسط ۱۲ درصد) کسب کردند، در عرض ۶ ماه اثری باقی نماند. همچنین میدانیم که یکسال پس از ماه مه سال ۶۸ (پس از اعتصابات ماه مه) از افزایش دستمزدهایی که از سوی دولت برای ماه ژوئن سال ۶۹ تضمین گشته بود، چیزی برجای نماند.

همین پدیده را میتوان در شرایط کار مشاهده نمود. درحالی که در دوره صعود سرمایه داری، ساعات کار بخاطر فشار مبارزات کارگری تقلیل یافت. از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۹۰۰ کار هفتگی در صنایع فرانسه از ۷۲ ساعت به ۶۵/۵ و در امریکا از ۶۳ ساعت به ۵۵/۲ ساعت کاهش یافت. در دوره انحطاط سرمایه داری ساعات کار یا همانند گذشته بود یا افزایش یافت (بدون محاسبه زمان رفت و آمد به سر کار). در ماه مه و ژوئن سال ۱۹۶۸ طبقه کارگر فرانسه مجبور گشت از نو "پیروزی" بدست آمده در سال ۱۹۲۶ را تجدید کند. ۴۰۱ ساعت کار هفتگی در سال ۱۹۲۶، در سال ۱۹۲۹ به ۴۴/۲ ساعت و در سال ۱۹۶۲ به ۴۵/۴ ساعت ساعت کار در هفته افزایش یافت.

دوره بازسازی که در سال ۱۹۴۵ پس از جنگ و فقر آغاز گشت، بسیاری را به این فکر انداخت که بهبودی در اوضاع زندگی و شرایط کار کارگران کماکان امکانپذیر است. سرمایه در دوره بازسازی از يك موقعیت نسبی بهرمند گشت که به آن اجازه داد، تاندازه ای بیکاری را کاهش دهد و حداقلی از امنیت شغلی را بوجود آورد. مدافعی سیستم در همه جا سخن از آینده درخشان سطح زندگی، کشورهای صنعتی شده راندند.

اما واقعیت نهان در پشت "بهبودی" زندگی، که برخی افراد را به این نتیجه رساند که ادعا کنند، پرولتاریا از بین رفته است و در آنچه آنها "جامعه مصرفی" مینامندش، تجزیه گشته است، چه بود؟

افزایش استثمار

اساساً آنچه که سطح زندگی کارگران را تعیین میکند طول ساعات کار و درجه شدت استثمار است. در دوره انحطاط سرمایه داری در این دو حوزه، هیچ بهبودی با اهیستی در شرایط زندگی کارگران بوقوع نیپوسته است. طول ساعات کار به شکل رسی کوتاه شده است اما هر کاهشی در ساعات کار با اضافه کاری اجباری و افزایش ساعات رفت و آمد جبران گشته است.

"در سطح اکیداً اقتصادی وضعیت طبقه کارگر هرگز ناگوارتر از امروز نبوده است... در بسیاری از کشورها خوداری از انجام اضافه کاری بلافاصله اخراج از کار را همراه دارد، و معمول کردن "حقوق پایه"، که با پاداش و جایزه بر مبنای باروری تا حد ممکن پایین نگه داشته میشود، کارگران را مجبور میسازد تا "به میل خود" روزانه کار ۱۰ تا ۱۲ ساعتی را بپذیرند..."

"اگر به پایه ای ترین جنبه استثمار، بارآوری هر فرد در ساعت نگاه کنیم، میبینیم که شرایط وحشتناکی بر پرولتاریا تحمیل گشته است. محصولی که هرروز از پرولتاریا بدست می آید با آهنگ عظیمی افزایش میابد ابتدا پیشرفتهای تکنیکی هر نوع دخالت خالی در کار را از کارگران سلب میکند، کار کارگر تا آخرین ثانیه ها اندازه گیری میشود و کارگر تبدیل به روبات زنده ای میگردد که همان آهنگ کار ماشینها بر او تحمیل میشود سپس این سیستم اندازه گیری کار، این بند نفرت انگیز چندش آور بر گردن کارگران، آنها را مجبور میسازد تا با یکنوع ابزار و با ساعات کار یکنواخت کار کنند سرانجام، دیسیپلین کارخانه و شرکت یعنی، تقلیل زمان استراحت در فواصل کار به حداقل ممکن، بطوری که انسان به سختی قادر میشود تا یک سیگار روشن نماید و یا حوائج طبیعی خود را برطرف سازد کاری که از طریق چنین روشهایی استخراج میشود بی اندازه و به تناسب فرسودگی، روحی و فیزیکی کارگران است" (اتحادیه در مقابل انقلاب، نوشته G munis مندرج در Internationalisme شماره ۳)

افزایش قدرت خرید

افزایش قدرت خرید که سخنگویان بورژوازی در باره آن سروصدای زیادی براف انداخته اند، صرفاً يك فریب محض است. در بیان عمومی، افزایش قدرت خرید یعنی اینکه کارگران امکان تهیه يك تلویزیون، ماشین و یا سایر "تسهیلات" الکترونیکی را بدست آورده اند. اما این افزایش قدرت خرید درعین حال حداقلی است که سرمایه مجبور میشود آنرا تضمین کند تا استثمار را در شرایط يك زندگی مدرن پابرجا نگاهدارد. بهترین نمونه آن تلویزیون است. صرفنظر از اینکه تلویزیون یکی از ملل آورترین مثالها است که، تلاش میشود تا بوسیله آن کارگران ۲ تا ۴ ساعت پس از کار روزانه، استثمار خود را فراموش کنند، همچنین يك سلاح ایدئولوژیک موثری است و سالهاست که به این نام شناخته شده است. اگر کارگران بدلیل گران بودن نمی خواستند تلویزیون داشته باشند، سرمایه آنرا مجاناً دراختیارشان قرار میداد.

هدف از ماشینها و سایر کشفیات صرفه جویانه کار این است که حداقل مقدار اوقات فراغت کارگر را سلب نمایند تا به او امکان دهند نیروی کار خویش را با آهنگ زندگی ای بازتولید کند که سرمایه بتواند هرچه بیشتر استثمار نماید. برای کارگر امروز، این کشفیات همانند تعطیلات سالیانه با حقوق، ضروری است تا او بتواند پس از یکسال کار غیر انسانی، خود را بازسازی نماید، تمام آن چیزهایی که لوکس در نظر گرفته میشود، صرفاً حداقل ناچیزی است که عصر حاضر طلب میکند.

طنین اظهارات میان تھی مدافعین سرمایه نمیتواند این حقیقت را که کارگران هر روزه و در دهه ها لمس کرده اند، یعنی سرمایه مبیایست شرایط زندگی آنها را وخیم کند، کتمان نماید. در مقابل این حقیقت و این واقعیت که مبارزه برای رفاههای واقعی بطور سیستماتیک به شکست می انجامد، اتحادیه ها چه نقشی دارند که بازی کنند؟ اعتراف به واقعیت مسئله برای اتحادیه ها یعنی عدم کارایی و نابودی. برای آنکه به حیات خود ادامه داد مبیایست "تسلیم دهنده" طبقه کارگر بود، دقیقاً مانند کلیسا که چند صد سال پیش برای رعیت ها چنین کاربردی داشت. امروز وعده بهشت داده نمیشود بلکه بجای آن برای کارگران "پیروزی" ساخته میشود، که در حقیقت شکست است. در باره فتوحات کارگران گفته میشود، درحالیکه جز تحکیم استثمار و تبدیل اعتصابات کارگری به تظاهرات آرام، اتفاق دیگری نمی افتد. امروز اتحادیه ها دقیقاً مانند کلیسا در قرون وسطا، به عنوان نوك تیز نیزه طبقه حاکم در میان استثمار شوندگان عمل میکنند. در عصر حاضر شکل گیری اختلافات میان سرمایه داران يك ملت و میان فراکسیونهای مختلف سرمایه داری جهانی را مشاهده کرده ایم. میان طبقات آشتی ناپذیر نیز کشمکش هایی بروز کرده است.

در سطح عمومی در همه جا عمیق تر شدن تضاد میان توسعه نیروهای تولیدی و چهارچوب اجتماعی که برای آن تنگ شده است را دیده ایم. مکانیسم خود سرمایه داری روبه زوال، این سیستم را در هر منطقه ای رو به تلاشی رانده است. همین طور بود دوره انحطاط جامعه برده داری و فنودالیزم. از این رو قدرت خودکامه دولت، با کنترل کامل بر همه چیز، در تمام سطوح جامعه دخالت نمود و بدین ترتیب تبدیل به فاکتور تعیین کننده ای در حفظ ساختمان درحال زوال جامعه کهن گردید.

اگر در سرمایه داری روبه شکوفایی قرن نوزدهم، "تجارت آزاد" و "عدم مداخله دولت در اقتصاد" امکانپذیر بود، سرمایه داری، در عصر انحطاط خود دولت بسیار نیرومندتری را برای هماهنگی و کنترل مستقیم هرجنبه ای از زندگی اجتماعی و پیش از همه برای کنترل روابط اجتماعی میان طبقات بوجود آورده است. پس از جنگ جهانی اول، به موازات افزایش نقش دولت در اقتصاد شاهد رشد دانشی قوانین برای تنظیم رابطه کار و سرمایه، برای ایجاد محدوده ای از "مقررات قانونی" که مبارزه پرولتاریا در چهارچوب آن محدود و ناتوان گردد، بوده ایم. این قوانین میتواند شکل دیکتاتوری کثیف رژیم های فاشیستی یا استالینیستی و یا شکل ظریف تری اما همانقدر مؤثر در دولت های به اصطلاح "دموکراسی" را به خود بگیرد. با هر جامعه ای که این قوانین به تن نمایند، دستگاه مطلوبی را برای به بند کشیدن مبارزه طبقه کارگر تشکیل میدهند. اگر به شرایط تاریخی حاضر نگاه کنیم، هر تشکیلات اتحادیه ای، بنابر طبیعت و کارکردش مجبور است تا قانونی شدن را طلب کند. و همیشه در معرض نوعی فشار قرار دارد، فشاری که به سمت، تبدیل اتحادیه به تسمه نقاله دولت، از طریق اجرای تنها نقشی که میتواند بازی کند، حرکت میکند، یعنی قابل پذیرش نمودن قوانین بورژوازی برای کارگران.

در عصر سرمایه داری روبه زوال توتالیتیر، بر قدرت دستگاه دولتی در جذب پدیده های مختلف در خود، تنها میتوان با عمل انقلابی مستقیم برعلیه خود دولت، پیروز شد. اتحادیه ها که بخاطر محدودیت نمیتوانند فعالیت خود را بر چنین زمینه ای بنا کنند، امکان مقابله با دولت را ندارند.

جذب اتحادیه ها در دولت، اغلب خود را به شکل مستقیم و آشکاری نشان میدهد. آنها به شکل رسمی جزئی از دولت می گردند. و در بسیاری موارد سازمانیابی اتحادیه ای از طریق تصویب قوانین، اجباری میشود. این مسئله ای است که در بیشتر کشورهای که از طریق "مبارزات رهایی بخش ملی" پا به عرصه وجود نهاده اند، کشورهایی که معرف قوت ترین شکل سرمایه داری درحال احتضارند و همچنین در رژیم های فاشیستی و به اصطلاح "سوسیالیستی" روی میدهد.

در رژیم های دموکراسی بویژه در کشورهایی که اتحادیه ها به احزاب سیاسی اپوزیسیون متصل اند (یا در جاهایی که مبیایست مخفی باشند) جذب آنها در دستگاه دولت شکل ناآشکارتری بخود میگیرد. اما این حقیقت که اتحادیه ها اصل قانونی شدن در دولت را میپذیرند (یا تلاش میکنند تا از طرف دولت برسیت شناخته شوند، مانند اتحادیه های مخفی در اسپانیا) در حقیقت بدین معنی است که آنها در دستگاه دولتی ادغام گشته اند. هدف از اپوزیسیون بودن در میان فراکسیونهای مختلف دستگاه سیاسی بورژوازی صرفاً این است که حداقل در حرف، ظاهر اتحادیه ها را با آمادگی برای مبارزه بیآریند، چیزی که به اتحادیه ها امکان میدهد تا بهتر به عنوان "سازمانهای کارگری" ظاهر شوند.

در عصر انحطاط سرمایه داری، یکی شدن اتحادیه ها با دستگاه دولتی چه بطور آشکار و چه از طریق شرکت آنها در کسبی سیاسی بورژوازی رخ دهد، آنها توسط دولت بلعیده میشوند. زمانیکه اتحادیه ها به خاطر عدم امکان انجام وظایف آغازین خود دیگر نتوانستند به عنوان سازمانهای کارگری به زندگی ادامه دهند، سرمایه داری درحال احتضار فعالیت های بیشماری را که کاملاً برای اتحادیه ها مناسب بود بوجود آورد: محدود نمودن مبارزه طبقه کارگر، کنترل فروش نیروی کار، تنظیم و خنثی نمودن نبرد میان کار و سرمایه و غیره. به همین سبب بود که در بخش اول این نوشته دیدیم که چگونه دولت، اغلب خود، این اتحادیه ها را بوجود می آورد، از اتحادیه ها دفاع، و به آنها کمک مالی میکند. به همین سبب است که آنها به عنوان اتحادیه در دنیایی که کارکرد آغازین شان امکان ناپذیر گشته است، میتوانند صرفاً به عنوان چرخ دنده دستگاه، شریک در اداره امور روزانه استثمار سرمایه داری به حیات خود ادامه دهند.

اتحادیه ها : پلیس دولت در کارخانه ها

در کارخانه ها، هنگام طغیان مبارزه طبقاتی است که اتحادیه ها نشان میدهند که تا چه اندازه برای دولت سرمایه داری ضروری اند. حضور آنها در درون طبقه انقلابی برای تضعیف، خنثی کردن و متلاشی نمودن گرایش انقلابی طبقه، به بهترین شکلی سازمان داده شده است. در کشورهای که سنت اتحادیه ای با سابقه ای وجود دارد، اتحادیه ها در این حوزه ها متخصص گشته اند. بزرگترین ضعف طبقه استثمار شونده فقدان اعتماد به خویش است. دریک جامعه طبقاتی همه چیز درجهت انعکاس يك ایده، یعنی موقعیت چاره ناپذیر چیزها برای طبقه استثمار شونده و انتشار حس ناتوانی در تغییر وضعیت، پی ریزی شده است.

ناید (و این در دوره انحطاط سرمایه داری سندیکالیسم را محکوم به گذر به سوی اردوی سرمایه داری میکرد) و یا مجبور بود، در صورت عدم تمایل به انحلال در جامعه، خود را بشماره تشکیلات سندیکالیستی منحل نماید و مکان خود را در مبارزه انقلابی بیابد.

IWW در آمریکا محو گردید. سندیکالیسم انقلابی در فرانسه و ایتالیا، باوجود مخالفت های وسیع تسلیم شرکت در جنگ امپریالیستی گشت و بعداً در جریان جنگ داخلی اسپانیا در دولت جمهوری بورژوازی شرکت جست (۱)

تجربه سندیکالیسم انقلابی فقط یک چیز را در تمام مثال های بالا نشان میدهد: امکان ناپذیر بودن برپایی اتحادیه های انقلابی در عصر انحطاط سرمایه داری، یا به عبارت دیگر در مرحله انحطاط سرمایه داری ساختن اتحادیه های واقعی برای طبقه کارگر امکانپذیر نیست. **ادامه دارد**

زیرنویس

۱- CNT اسپانیا تنها نمونه یک تشکیلات اتحادیه ای که چندین بار کوشش نمود تا برنامه حداکثر خود "انقلاب اجتماعی" (سال ۱۹۳۴ و ۱۹۳۳) را تحقق بخشد. اولین تلاش خود را پس از آنکه آمارشستهای درون فدراسیون آمارشست اسپانیا FAI مبارزه سختی را در درون تشکیلات پیش بردند، آغاز کرد. در جریان دیکتاتوری Primo de Riveras باوجود آنکه CNT خود را "انقلابی غیرسیاسی" قلمداد میکرد، با انواع دسیسه چینان در تماس بود. دسیسه چینانی چون Macia، اتحاد جمهوریخواهان و عناصر دیگری از اپوزیسیون. FAI در سال ۱۹۲۷ ایجاد گردید. اعضای FAI که هر نوع مصالحه تاکتیکی را رد مینمودند تلاش کردند تا بر CNT به منظور تحقق "انقلاب اجتماعی" پیشی گیرند. FAI مرکز تجمع تمام کسانی گشت که جهت گیری رفرمیستی آنارکوسندیکالیسم را نمی پسندیدند.

در کنفرانس کشوری سال ۱۹۲۰ میان این دو گرایش برخورد بوجود آمد. دریکسو رهبران CNT قرار داشتند که پیش از همه بر کاراکتر اتحادیه ای CNT تاکید و اتحاد با گروهها و فراکسیونهای دیگر، برای تسهیل تاسیس جمهوری را پیشنهاد میکردند. و در سوی دیگر "اصیل ترهای" FAI که بر آمارشسیم کنفدراسیون اصرار می ورزیدند و هر نوع مصالحه ای را رد مینمودند، که بعدها موقتاً در این جدال پیروز شدند؛ و رهبران قدیمی از موقعیت خود برکنار گشته و سپس به همراه فراکسیون خود از CNT خارج شدند. (بعدها ترن تسیت Trentistrs اتحادیه خودشان را سازمان دادند) به همین دلیل بود که CNT در تشکیل نطفه های جبهه خلق به سال ۱۹۲۰ شرکت نکرد.

CNT تا سال ۱۹۲۶، زیر نفوذ FAI که آنها نیز به خط "غیر سیاسی" پیوسته بودند، تلاش نمود تا اعتصاب عمومی را بمثابة تدارک شورش بکارگیرد. اما CNT بهای اعتقاد به یک جنبش اتحادیه ای انقلابی را با تضعیف شدن در اثر سرکوب و دلسردی بخاطر شکست، پرداخت کرد. درکنفرانس سال ۱۹۲۵ ترن تسیت Trentistrs که در گذشته وارد اتحادهای مختلفی با بورژوازی گشته بودند حضور یافتند. شورش راستها در ۱۸ ژوئن سال ۱۹۲۶ و خیزش کارگری ۱۹ ژوئن پرده تشکیلات را کنار زد. "نیروی کارگران" به رهبری CNT و FAI به قدرت رسیدند. در کاتالون که قویترین پایگاه آنها بود، CNT در کمیته ملیس ضدفاشیستها که به "Gobierno de la generalida" نزدیک بودند شرکت جست. و سپس بعدها

ادامه در صفحه ۲۳

ایدئولوژی اتحادیه ای، با عدم ارائه چشم اندازی جز چشم انداز گمراه کننده بهبود شرایط استثمار، با معرفی دانی مبارزه طبقاتی به عنوان "فداکاریهای وحشتناک" برای کارگران، با تبدیل مذاکرات به تنها هدف مبارزه، با نفع سرمایه تحسین برانگیز درباره "کارگر خوب"، مطلوب و پدر خانواده که در کار خود مسئولیت پذیر و جدی است، یکی از مهمترین واسطه های ایدئولوژی بورژوازی در درون طبقه کارگر است. اتحادیه ها روح دلسردی و خودانکاری را در درون طبقه انتشار میدهند، که عمیقاً برخلاف روحیه مبارزه جویی انقلابی طبقه است. اتحادیه ها تلاش مینمایند تا با به بند کشیدن مبارزه در اشکال کاملاً بی خاصیت «اعتصاب چند ساعته، حرکات چند روزه، عملیات کم کاری و غیره» و تقسیم آن میان شاخه های مجزا از یکدیگر، کارخانه ها و بخش ها، هر نشانی از مبارزه طبقاتی را از بین ببرند. اجتناب از اتحاد و تعمیم مبارزه طبقه با تمام روش های ممکن، چیزی است که اتحادیه ها به طبقه کارگر عرضه میکنند.

سرانجام زمانیکه در یک کارخانه کارگران انقلابی تلاش میکنند تا با زیر سوال کشیدن اتحادیه و فعالیت هایش، خود را رها کنند، تشکیلات اداری اتحادیه ها در صورت امکان با سرکوب فیزیکی و یا از طریق تهمت، افترا و عاملین محرک و مأمور سیا خواندن کارگران، نقش یک پلیس واقعی را بازی میکنند. آنها در هر فرصتی به مشابه سکهای نگهبان سیستم از خود واکنش نشان میدهند.

درباره روشهای مختلفی که اتحادیه ها برای خرابکاری در مبارزه طبقاتی بدان متوسل میشوند، میتوان کتابهای بسیاری نوشت. بازگو نمودن نمونه هایی از این روشها در دهه های اخیر کافی خواهد بود. اما منظور ما این نیست، بلکه مهمترین مسئله آن است که درک نمود، چرا اتحادیه ها بدینگونه از خود واکنش نشان میدهند. چگونه باید با بندهای اتحادیه ها مبارزه کرد و بیش از هرچیز چه نباید کرد.

سندیکالیسم انقلابی

اگر بپذیریم که ناتوانی اتحادیه ها در برش از یک بینش رفرمیستی از مبارزه بود که به جذب شان در دولت بورژوازی انجامید، پس چگونه میتوان ایده وجود شکلی از اتحادیه را درک نمود که با اتکاء به اهداف انقلابی، میتواند از جذب شدن در دستگاه دولتی اجتناب نماید؟ این دقیقاً همان چیزی است که آنارکوسندیکالیسم در آغاز قرن حاضر تلاش نمود تا با سندیکالیسم انقلابی اش انجام دهد. سندیکالیسم انقلابی واکنشی بود بر علیه انحطاط پارلمنتاریستی و رفرمیسم اتحادیه ها. سندیکالیسم انقلابی در آغاز بدرجه ای تبلور جریان معتبری در درون طبقه کارگر بود. اما برای اینکه با پارلمنتاریسم مخالفت نماید مجدداً ایده قدیمی آمارشستی را بی گرفت، یعنی نفی مبارزه سیاسی که در آن کل انحطاط رفرمیستی را مشاهده میکرد، گرایشی که مارکس با تمام قوا با آن به مبارزه برخاست. سندیکالیسم انقلابی با کوشش برای "غیر سیاسی" ماندن، بیش از پیش خود را به دشمنان رفرمیست اش، کسانی که دیدیم از کاراکتر غیر سیاسی اتحادیه ها، گرچه از نقطه نظر دیگری دفاع نمودند، مرتبط ساخت، سندیکالیسم و پارلمنتاریسم در کل مظهر شکلی از مبارزه، منطبق با یکدوره ویژه ای است. و نفی تنها یکی از آنها، ناگزیراً سقوط در تناقضی را به همراه دارد که فقط میتواند به کوچه بن بست منتهی شود.

در دوره انحطاط سرمایه داری مبارزه انقلابی نمیتواند شکل مبارزه اتحادیه ای را بخود بگیرد. مبارزه انقلابی یک جنبش همگانی است، یک مبارزه مستقیم و تعمیم یافته است که نمی تواند به عقب، به شکلی از سازمانیابی که هدف اش مبارزه سیستماتیک و دانی برای رفرم است، بویژه هنگامیکه امکان رفرم وجود ندارد، بازگردد. سندیکالیسم انقلابی مجبور بود، تا انتخاب کند: یا شکل اتحادیه ای خود را حفظ

ملت یا طبقه

قسمت سوم

مسئله ملی از سالهای ۱۹۲۰ تا جنگ جهانی دوم

در کشورهای عقب مانده، میراند و بر ضرورت کسب قدرت بوسیله پرولتاریا در آلمان، انگلستان و امریکای شمالی تاکید میکرد. همچون حزب کارگران کمونیست آلمان، پایداری و دفاع گوتر از بسیاری از مواضع طبقاتی، از جمله در باره رهایی ملی، عمدتاً مبتنی بر یک درک اولیه طبقاتی بود تا کار عمیق تنوریک و تحلیل از سرمایه داری بمثابة مناسبات اجتماعی که در سطح جهانی وارد دوران انحطاط خود گشته است. حقیقت این بود که هیجان ناشی از دوره انقلابی مانع از آن گشت تا انقلابیون به تمامی پیامدهای ناشی از دوران جدید پی ببرند. متأسفانه قضیه اینگونه شد که، بسیاری از این پیامدها تا قبل از استقرار قطعی ضدانقلاب در تمام کشورها درک نگردید.

با شکست موج انقلابی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۲ و حرکت سرمایه برای تجدید تقسیم امپریالیستی بازار جهانی، انقلابیون مجبور شدند تا عمیق تر از همیشه بیاندیشند که، چرا شکست بوقوع پیوست و توسعه جدید سرمایه داری چگونه انجام گرفت. این کار بوسیله فراکسیونهایی صورت گرفت که از فروپاشی جنبش چپ کمونیست در اواسط و اواخر دهه بیست جان سالم بدر برده بودند. بقایای چپ ایتالیا در تبعید در حول نشریه بیان، مهمترین کمک را برای فهم زوال سیستم سرمایه داری ارائه دادند. آنان آنالیز لوگزامبورگ را از اشیاء بازار جهانی در عصر جدید و ماهیت مشخص آن بکار گرفتند و اعلام داشتند که یک جنگ جدید امپریالیستی، در صورت عدم توقف آن بوسیله انقلاب پرولتری، اجتناب ناپذیر خواهد بود.

شکست پرولتاریای چین بود که به بیان روشن ترین شکلی نشان داد که تجدید نظر در تاکتیک قدیمی در باره مستعمرات ضروری است. در سال ۱۹۲۷ کارگران شانگهای قیام پیروزمندی را انجام رساندند که موجبات کنترل آنان بر تمامی شهر را، در شرایطی که کل چین در جوش و خروش بود، فراهم آورد. اما حزب کمونیست چین که وفادارانه مشی کمینترن، مبنی بر حمایت از انقلاب دمکراتیک ملی، در مقابل امپریالیسم را دنبال میکرد، کارگران را واداشت تا شهر را به ارتش، درحال پیشروی چیانکای چک، کسی

در آغاز دهه بیست واکنش پرولتری علیه انحطاط سیاسی بین الملل سوم از درون گروههای به اصطلاح ماورای چپ تجلی یافت. کمونیستهای چپ کوشش کمینترن برای استفاده از تاکتیکهای دوران قدیم را، هنگامیکه تسخیر بلاواسطه قدرت توسط پرولتاریا ضروری گشته بود، محکوم نمودند. مسئله ای که این تاکتیکها را کهنه و ارتجاعی ساخته بود.

زمانیکه انقلاب در کشورهای پیشرفته کماکان در دستور روز قرار داشت، مهمترین اختلافات نظری میان اترنالیونال سوم و جناح چپ آن در باره استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در این کشورها بود. به همین دلیل مسائلی چون نقش اتحادیه های کارگری، رابطه حزب و طبقه، پارلمانتاریسم و جبهه واحد داغ ترین موضوعات روز بودند. کمونیستهای چپ مدافع آنچنان مشی مستحکمی در رابطه با اغلب مسائل یادشده بودند که تا به امروز بندرت مورد تخطنی جنبش کمونیستی قرار گرفته است. بنظر میرسد که در آن شرایط معین، مسئله ملی و مسائل مربوط به کشورهای نیمه مستعمره، از اهمیت کمتری برخوردار بودند. حول این مسائل کمونیست های چپ علی العموم، همانند دیگر عرصه ها، مواضع یکسانی نداشته اند. بویژه بورژوا که دفاع از ترهای لینن را، درباره قیام های مرفقی مستعمرات که به انقلاب پرولتری در کشورهای پیشرفته ربط داده میشد، ادامه داد. ایده ای که تا به امروز نیز مقلدین بورژواکیست از آن دفاع کرده اند. در این رابطه موضع چپ آلمان بسیار شفاف تر از بورژوا بود.

بسیاری از مبارزین درون حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) بدفاع از مواضع لوگزامبورگ، مبنی بر اینکه دفاع از جنگهای رهاییبخش ملی توسط پرولتاریا به هیچوجه مجاز نیست، ادامه دادند. گورتر (Gorter) که مقالاتی تحت عنوان "انقلاب جهانی" در روزنامه انگلیسی چپ کمونیست The Workers Dreadnought (۹ ، ۱۶ ، ۲۲ فوریه ۱ ، ۱۵ ، ۲۹ مارس و ۱۰ مه ۱۹۲۴) انتشار داد، به مواضع بلشویکها در باره خودمختاری ملی حمله نمود و اترنالیونال سوم را متهم ساخت که:

" شما ... از سرمایه داری روبه روشد در آسیا حمایت میکنید: شما پرولتاریای آسیایی را وادار میکنید تا از سرمایه داری بومی دنباله روی کند." اما همزمان، گورترسخن از اجتناب ناپذیر بودن انقلاب بورژوا دمکراتیک

که از طرف مسکو بعنوان قهرمان ملی چین ستوده شد، بپارند. چپانکای چک با مساعدت سرمایه داران محلی دسته های جنایتکار (وکف زندهای گرم قدرتهای امپریالیستی) سرمست از قتل عام، جنبش کارگران شانکهای رادرهم کوبید. این وقایع کاملاً به بیان نشان داد که :

"تزه های لنین در کنگره دوم کمیترون، باید از طریق ایجاد تغییرات رادیکال در مضمون آنها تکمیل گردد. این تزه ها حمایت پروتاریا از جنبش های ضدامپریالیستی را تا زمانی که این جنبش ها زمینه های شکل گیری یک جنبش مستقل کارگری را فراهم سازد مجاز می شمارد. اکنون و در این دوره باید اعتراف کرد که پس از تجارب فعلی، پروتاریای بومی نمیتواند هیچگونه حمایتی از این جنبش ها بعمل آورد در یک مبارزه ضدامپریالیستی تنها زمانی این جنبشها میتواند مبارز شوند که خود را به مبارزه اترناسیونالیستی پروتاریا مرتبط سازند نظیر جهش بلشویکها که توانستند پروتاریا را از یک رژیم فئودالی به دیکتاتوری پروتاریا هدایت کنند (فصلنامه درباره اوضاع جهانی - بیان شماره ۱۶ فوریه و مارس ۱۹۲۵)

بنابراین بیان جهانشمولی ضدانقلاب سرمایه داری را، و اینکه سرمایه توانست موقعیت خود را در مستعمرات مانند جاهای دیگر تنها از طریق: "ارتقاء، خشونت و جنگ، بمنظور ممانعت از پیروزی پروتاریا، دشمنی که خود در مستعمرات بوجود آورده بود" بهبود بخشد، درک نمود. (مسئله خاور دور - بیان شماره ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴)

اما درک عمومی بیان، بیش از اینها اهمیت داشت. در جهانی که رقابت امپریالیستی برآن حکم فرما بود و قدر مسلم به سوی جنگ جهانی حرکت میکرد، مبارزه درون مستعمرات تنها نمیتوانست آزمایشگاهی برای جنگ جهانی جدید باشد. بنابراین بیان درطی دهه ۲۰ با سماعت تمام از حمایت طرفهای کشمکشهای منطقه ای امپریالیستی که یکی پس از دیگری روی میداد، از جمله چین، اتیوپی و اسپانیا، سر باز زد. بیان در مقابل تدارک بورژوازی برای یک جنگ جهانی جدید نوشت:

"موضع پروتاریای هرکشوری میبایست دربرگیرنده مبارزه بیرحمانه برعلیه تمام نقطه نظرات سیاسی باشد که میگوید تا پروتاریا را با این یا آن هدف طرح امپریالیستی و یا انگیزه این یا آن ملت مستعمراتی مرتبط گرداند، نقطه نظرانی که وظیفه دارد تا ماهیت واقعی این گشتار جهانی را از دید پروتاریا مخفی نگاه دارد"

(فصلنامه درباره اوضاع جهانی، بیان شماره ۱۶)

طی دهه ۲۰ کمونیستهای شورایی هلند، امریکا و سایر نقاط همراه با چپ ایتالیا تنها جریاناتی بودند که از کشیده شدن در دام های کشنده امپریالیستی سرباز زدند. در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۵ پل ماتیک Paul Mattick مقاله بلندی را برشته تحریر درآورد. که درآن از نظرات اقتصادی لنین در مقابل لوکزامبورگ و بیشتر از آن از مواضع لوکزامبورگ در باره مسئله ملی در مقابل مواضع لنین دفاع کرد. (بخش اول این مقاله در "مجله مدرن" سپتامبر ۱۹۲۵ و بخش دوم آن در "شورای مکاتبات اترناسیونالیستی" شماره ۸ جون سال ۱۹۲۶ انتشار یافت). ماتیک نوشت، اگر به شکل مشخص به مسئله نگاه کنیم، تصور میشود که، نقد لوکزامبورگ از سیاست ملی بلشویکها خطا

بوده باشد. در مقطع زمانی مباحثه لوکزامبورگ برعلیه سیاست ملی بلشویکها بنظر میرسید که عمده ترین تهدید برعلیه قدرت شوراها، حمله نظامی قدرتهای امپریالیستی باشد. لوکزامبورگ استدلال نموده بود که سیاست ملی بلشویکها به امپریالیستها امکان مستقیم نظامی داد تا انقلاب را به شکل فیزیکی درهم شکنند. حقیقتی است که بلشویکها در مقابل یک تهاجم امپریالیستی مقاومت نموده بودند. و ادامه سیاست حزب کمونیست روسیه در دفاع از جنبش های ملی، کمک بزرگی برای تقویت دولت روسیه بود. اما همانگونه که ماتیک خاطرنشان میسازد، بهایی که برای این سیاست پرداخت گردید آنقدر عظیم بود که در انتها صحت حقانیت نقد لوکزامبورگ را اثبات نمود.

"این درست است که روسیه بلشویکی هنوز زنده است. اما نه مانند آنچه که در آغاز بود، نه به مثابه نقطه آغازی برای انقلاب جهانی بلکه بعنوان سبزی در مقابل آن" (ماتیک مجله مدرن)

دولت روسیه به حیات خود ادامه داد، اما فقط بر بستر سرمایه داری دولتی. و ضدانقلاب نه از بیرون بلکه از درون آن سربرآورد. برای جنبش انقلابی اترناسیونالیستی "تاکتیک" حمایت از رهایی ملی که توسط اترناسیونال سوم بکار گرفته شد، به سلاح خونی برعلیه طبقه کارگر تبدیل گشت.

ملتهای "رها شده" یک حلقه فاشیستی را در اطراف روسیه تشکیل میدهند. ترکیه "رها شده" با سلاحهای دریافتی از روسیه، کمونیستها را بخاک می افکند. چین که در مبارزه ملی برای آزادی مورد حمایت روسیه و کمیترون قرار گرفت، سرگرم خفه کردن جنبش کارگری به شیوه ای است که کمون پاریس را در خاطره ها زنده میکند. اجساد هزاران هزار کارگر سندی است بر پیشن صحیح لوکزامبورگ زمانی که او اظهار داشت، سخن گفتن درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فقط یک "بلوف خرده بورژوازی" است. مطمئناً با ماجراجویی ناسیونالیستی اترناسیونال سوم در آلمان افشاء گردیده است که تاچه اندازه، "مبارزه برای رهایی ملی مبارزه ای است برای دموکراسی" (لنین)، ماجراجویی که موقعیت را برای پیروزی فاشیسم فراهم آورد.

۱۰ سال مسابقه بر سر ناسیونالیسم واقعی، خود کارگران را فاشیست نمود. Litvino در سازمان ملل، پیروزی ایده لنینی درباره حق تعیین سرنوشت خلقها را در فرصتی که برای مراجعه به آراء عمومی در خصوص سرنوشت Saar دست داد، جشن گرفت. مسلماً، باتوجه به سیر حوادث میبایست متعجب شد که امروز نیز هنوز انسانهایی چون Max Shachtman میتوانند بگویند که :

"باوجود انتقاد شدید روزا به بلشویکها بخاطر سیاست ملی شان، درهم صورت بعدها این سیاست توسط نتایج اش تأیید گردید"

(ماتیک - مجله مدرن، منبع نقل قول "اترناسیونال جدید" مارس ۱۹۲۵)

تنها چیزی که توسط نتایج "سیاست ملی" اثبات گردیده است، حقانیت لوکزامبورگیستها و کمونیستهای چپ بود، زمانی که آنها با نظر کهنه لنینی مخالفت کردند. همانگونه که بیان و ماتیک هردو پیش بینی کرده بودند مبارزه ملی دهه ۲۰، درواقع نشان داد

که تدارکی برای يك جنگ امپریالیستی دیگر بود. که روسیه نیز بمثابة وزنه همطراز با دیگران، همانطور که آنها پیش بینی کرده بودند، در کشتار شرکت جست .

آنانیکه پرولتاریا را فراخوانده بودند تا به نفع یکی از طرفین، از کشمکشهای ملی دهه سی حمایت کنند، بدون آنکه تردیدی به خود راه داده باشند، در جنگ جهانی امپریالیستی دوم شرکت جستند. تروتسکیستها که از کارگران خواسته بودند تا از چپانکای چک در مقابل ژاپن، از جمهوری در مقابل فرانکو و غیره حمایت نمایند، در جریان کشتار امپریالیستی، یاهو سرایی آنها را در جهت رهایی ملی، مخالفت با فاشیسم، دنبال کردند و برای دفاع ملی، با طرح خواست حمایت از "دولت منحن کارگری"، پوشش ایدئولوژیک جدیدی ساختند. مسلما تمام این دفاع طلبی ها توانست تنها با "دفاع انتقادی" از قدرتهای امپریالیستی "دموکراسی خواه" بطور کامل تکمیل شود.

جنگ جهانی دوم به شکل بارزی نشان داد که، ایستادگی جنبش های رهاییبخش ملی در برابر يك قدرت امپریالیستی بدون اتحاد با قدرت امپریالیستی دیگر تاجه اندازه غیر ممکن بود. "مقاومت قهرمانانه ضدفاشیستی" در ایتالیا، فرانسه و جاهای دیگر، پارتیزانهای تیتو، ارتش خلقی مانو و هوشی مین، همه اینها و بسیاری دیگر جلگی بمثابة ضمیمه قدرتهای بزرگ امپریالیستی در مقابل امپریالیسم آلمان، ایتالیا و ژاپن عمل کردند. همه آنها ماهیت وحشی ضدکارگری خود را با فراخواندن کارگران به قتل عام یکدیگر، با مساعدت به درهم شکستن اعتصابات و شورشهای کارگری و با تعقیب کمونیستهای فعال در طی جنگ و پس از آن، افشاء نمودند. در سال ۱۹۴۵ هوشی مین به "امپریالیستهای خارجی" در درهم شکستن کارگران سایگون یاری رساند. مانو با ارتش خود در سال ۱۹۴۸ وارد شهرهای چین شد و با صدور اطلاعیه اعلام نمود که کار میبایست بروال معمول ادامه یابد و اعتصاب ممنوع است. استالینست های فسیل شده فرانسه، گروهی از کمونیستهای انترناسیونالیست را به "همکاری با فاشیست ها" متهم کردند. کمونیست هایی که در جریان اشغال و "آزادسازی" با فراخواندن کارگران به مبارزه بر علیه هردو بلوک امپریالیستی فعال بودند. پس از جنگ همان انقلابیون مخفی فسیل شده استالینست، بلافاصله با دولت دوگل متحد گشته و اعتصابات را که در ایندوره در فرانسه بوقوع پیوسته بود محکوم نمودند.

اوضاع، پس از جنگ جهانی دوم

درخط سیر جنگ جهانی دوم، جنبشهای ملی مستعمرات به دوشکل گسترش یافتند و هردو ادامه حرکتی را تشکیل میدادند که اساس آن در دهه های قبل پی ریزی شده بود. آنچه که با شکل اول ارتباط میابد روند قوی نسبتا "صلح آمیزی" بود درجهت برچیدن استعمار که طی سالهای جنگ و پس از آن دیده شد. باوجود اینکه جنبش های ناسیونالیستی قدرتمندی و در برخی موارد خشونت آمیزی، در هند، آفریقا و جاهای دیگر وجود داشت، بیشتر قدرتهای استعمارگر با "استقلال ملی" مستعمرات سابق خود موافقت کردند. در سال ۱۹۵۲ گروه فرانسوی Internationalisme (که از چپ ایتالیا در سال ۱۹۴۴ بر سر مسئله تشکیل حزب کمونیست در عمیق ترین دوره ضدانقلابی، جدا شده بود) اوضاع را چنین تحلیل کرد:

در گذشته درکی در درون جنبش کارگری وجود داشت مینی بر اینکه مستعمرات تنها میتوانستند در چهارچوب یک انقلاب سوسیالیستی رها شوند حتما کاراکتر آنها بمثابة

"حلقه ضعیف در زنجیره امپریالیستی" بر اثر تشدید استثمار امپریالیستی و سرکوب در این مناطق، آنها را بویژه در مقابل جنبش های اجتماعی آسیب پذیر ساخته بود. امکان آنها برای دست یابی به استقلال همواره به انقلاب در متروپل گره خورده بود. از سوی دیگر، سالهای اخیر شاهد مستقل شدن بسیاری از مستعمرات بوده است. طبقه سرمایه دار مستعمرات کم و بیش از قید متروپل ها خلاصی یافته است. این پدیده را، بهر درجه ای که در عمل محدود باشد، در چهارچوب تئوری قدیم، که سرمایه داری مستعمراتی را بطور کلی نوکر امپریالیسم و دلال خبیث می پنداشت، نمی توان درک کرد.

حقیقت این است که مستعمرات، دیگر برای متروپل بازار فوق العاده سرمایه داری نیستند آنها خود به کشورهای جدید سرمایه داری تبدیل شده اند آنها کاراکتر خود را بعنوان بازار فروش از دست داده اند، موضوعی که از شدت مخالفت قدرتهای امپریالیستی قدیم در مقابل خواست طبقه سرمایه دار مستعمرات میکاهد بر این مسئله باید مشکلات قدرتهای امپریالیستی در جریان دو جنگ جهانی را نیز افزود که به توسعه اقتصادی مستعمرات یاری رساند درحالیکه در اروپا سرمایه ثابت از بین برده شد، بر توانایی تولیدی مستعمرات و یا نیمه مستعمرات افزوده گشت. واقعه ای که انفجار خشم ناسیونالیسم (آفریقای جنوبی، آرژانتین، هند و غیره) را برانگیخت. قابل توجه است که دولتهای جدید سرمایه داری درست از همان آغاز پیدایش خود بمثابة ملتهای مستقل، وارد مرحله سرمایه داری دولتی شدند پیداست که آنها معرف سیمای همان اقتصادی اند که در سایر مناطق درجهت جنگ تنظیم شده بود.

تئوری لینن و تروتسکی درهم ریخته است. مستعمرات درجهان سرمایه داری اذغام گشته اند و حتی تکیه گاهی برای آن شده اند دیگر هیچ "حلقه ضعیفی" وجود ندارد. سلطه سرمایه در سطح کل سیاره زمین بطور عموون تقسیم شده است. (توسعه سرمایه داری و چشم انداز جدید Internationalisme شماره ۵۴ - سال ۱۹۵۲)

به دوشکل طبقه سرمایه دار حکومت های استعماری قدیم، که در اثر جنگ جهانی تضعیف شده بود، پی برد که از این پس نمیتواند مستعمرات را به شکل مستعمره حفظ کند. تجربه "صلح آمیز" امپراتوری انگلیس بهترین نمونه آن است.

اما مسئله بیش از هر چیز این بود که، مستعمرات نمی توانستند دیگر بستری برای توسعه تولید جهانی سرمایه داری باشند. چرا که آنها خود تبدیل به کشورهای سرمایه داری شده بودند. بطوری که در نزد دولتهای امپریالیستی مقتدرتر از اهمیت کمتری برخوردار گشتند. (درحقیقت عقب مانده ترین قدرتهای مستعمراتی مانند پرتغال بودند که مستعمرات خود را رها نمیکردند) برچیدن مستعمرات درواقع مراسمی بود برای روابط واقعی: انباشت سرمایه دیگر نه با توسعه سرمایه داری به مناطق پیشا سرمایه داری، بلکه برپایه اضمحلال، متشکل از سیکل های، بحران - جنگ - بازسازی، اضافه تولید و غیره صورت میگرفت. اما گذار مستعمرات قدیم به کسب استقلال سیاسی به هیچوجه به معنای استقلال واقعی آنها در رابطه با قدرتهای بزرگ امپریالیستی نیست. پس از استعمار، پدیده "استعمار نو" سربرآورد. دولتهای بزرگ امپریالیستی با بدست داشتن گلوگاه اقتصادی از طریق مبادله نابرابر، صدور سرمایه از سوی دولت و یا "شرکتهای چند ملیتی"، از طریق تسلط بر بازار جهانی که کشورهای جهان سوم را مجبور میسازد تا اقتصاد خود را با نیاز دولت های پیشرفته هماهنگ سازند، (با سرمایه گذارهای یکجانبه بر تولیدات کشاورزی، و با

سرمایه خارجی که تولید را باهدف صادرات سازمان میدهد و نیروی کار ارزان را تا آخرین قطره اش استثمار میکند، کنترل واقعی خود را بر دولتهای کمتر توسعه یافته حفظ میکنند. طبیعتاً این کنترل بوسیله نیروهای نظامی آنها که خود را با آمادگی برای دخالت نظامی و سیاسی در دفاع از منافع قدرت های بزرگ امپریالیستی نشان داده است، تقویت میگردد. ویتنام، کواتالا، جمهوری دمینکن، مجارستان و چکسلواکی، کشورهایی هستند که در آنها قدرتهای امپریالیستی برای آنکه از بروز تغییرات اقتصادی و یا سیاسی ناخوشایند جلوگیری کنند، مداخله کرده اند. برچیدن "صلح آمیز" استثمار بیشتر یک اسطوره است تا واقعیت. این موضوع در جهانی روی میدهد که زیر سلطه کامل بلوک امپریالیستی است. امکان برچیده شدن "صلح آمیز" استثمار را توازن قوای میان بلوکها تنظیم میکند. دولتهای پیشرفته تر فقط تحت شرایطی استقلال ملی را پذیرفته اند که مستعمرات پیشین شان زیر تسلط بلوک امپریالیستی که آنها بدان تعلق دارند، باقی بمانند. به همین جهت جنگ جهانی دوم فقط تقسیم مجدد یک بازار جهانی اشباع شده بود که میتوانست پس از پایان قتل عام به کشمکشهای جدیدی میان دولتهای فاتح، در اینجا روسیه و آمریکا، منتهی شود. در نتیجه پس از جنگ جهانی، دومین روند بزرگ عبارت بود از، گسترش سری کاملی از جنگهای ملی که از طریق آن دو ابرقدرت تلاش کردند تا از حوزه نفوذ خود، که در سال ۱۹۴۵، بموجب قرارداد یالتا و سانفرانسیسکو، توافق کرده بودند، دفاع و یا آن را گسترش دهند. جنگ در چین، کره، ویتنام، خاورمیانه و در مناطق دیگر دنیا، جنگی بیانگر توازن قوای قدرت های بزرگ امپریالیستی در پس از جنگ جهانی دوم بود.

این جنگها نماد تداوم ناتوانی سرمایه داری در برآوردن پایه ای ترین نیازهای بشریت و نیز سقوط اجتماعی مفرط مستعمرات بود. در این جنگها دولتهای امپریالیستی بزرگ بندرت مستقیماً با یکدیگر روبرو میگشتند، ولی جنگهای منطقه ای عرصه رقابت گسترده امپریالیستی میان دو ابرقدرت بود. این برخوردهای منطقه ای همانند جنگهای دوم نشان میدهد که بورژوازی محلی، بدون اینکه بسوی قدرت بزرگی جهت گیری کند، نمیتواند بر علیه یکی دیگر از قدرتهای بزرگ در منطقه بجنگد.

اگر طبقه مسلط محلی موفق میشد تا خود را از چنگ یک بلوک ابرقدرت برهاند، بلافاصله به اغوش قدرت بزرگ دیگری در میغلطید. برای مثال در خاورمیانه، صهیونیستها با سلاحهای روسی و چکی، بر علیه ارتش های عربی مورد حمایت انگلیس می جنگیدند. اما برنامه استالین باهدف کشاندن اسرائیل به حوزه نفوذ خود با شکست انجامید و اسرائیل در بلوک آمریکا جذب گردید. پس از آن، مقاومت فلسطین بر علیه صهیونیستها که در گذشته به امپریالیسم انگلیس و آلمان اعتماد کرده بود، مجبور گشت به دامن آندسته از دولتهای امپریالیستی بطلد که با اسرائیل و آمریکا از در دشمنی برآمده بودند. روسیه، مصر، سوریه، عربستان سعودی و چین.

در ویتنام هوشی مین ابتدا به فرانسه و انگلیس کمک میکند تا ژاپن را از پای درآورد، با این هدف که سپس با حمایت چین و روسیه بر رانسویها غالب آید. و ضربه سختی به آمریکائیان هدیه کند. در کوبا فیدل کاسترو خود را از حوزه نفوذ آمریکا بیرون میکشد فقط برای آنکه در آغوش امپریالیسم روس بیارامد. بی تردید قدرتهای منفرد

امپریالیستی بدین شکل، با جنگ ها و جابجایی متحدین در بخشهای مختلف جهان، تضعیف میشوند. اما هر بار که یک قدرت امپریالیستی بدین روال تحلیل میرود، بر توانایی قدرت دیگری افزوده میگردد. تنها، کسانی که نشانی از غیر امپریالیست بودن در رژیم های استالینیست مشاهده میکنند، قادرند در جابجایی یک دولت، از یک بلوک امپریالیستی به سوی بلوک دیگری، چیز متریقی ای بیابند. اما صرف نظر از تمام تخیلات و تناقضات تنوریک مانوئیستها، تروتسکیستها و سایرین، تسلط امپریالیسم بر جهان، بدون کاهشی در توانای اش ادامه دارد.

این بدین معنی نیست که طبقه حاکم محلی صرفاً عروسکی است در دست ابرقدرتها. سرمایه داران محلی منافع مشخصی دارند. و این منافع نیز، منافع امپریالیستی است. تصرف سرزمینهای عربی توسط اسرائیل، تسخیر ویتنام شمالی توسط ویتنام جنوبی و توسعه طلبی اش در کامبوج، اختلاف پاکستان و هند بر سر مسئله کشمیر، همگی با قوانین آئینی تحمیل میگردد که رقابت امپریالیستی را در عصر انحطاط سرمایه داری دیکته میکند.

دسته های محلی بورژوازی، بجز دریافت کمکهای بلاعوض، مشاوره و سلاح و ایفای نقش مباشر در مقابل قدرتهای امپریالیستی، بجز گرفتن قدرت، امپریالیست میشوند. چرا که هیچ ملتی نمی تواند در انزوای کامل سرمایه انباشت کند. ملتها انتخاب دیگری بجز تلاش برای توسعه خود، با پیشبرد سیاست اشغال، مبادله نابرابر و غیره، به هزینه ملتهای عقب مانده تر ندارند. در عصر انحطاط سرمایه داری همه دولتهای ملی امپریالیست هستند. رقابت منطقه ای امپریالیستی تنها میتواند در چهارچوب رقابت جهانی میان بلوکهای امپریالیستی رخ دهد.

دولتهای کوچک، برای آنکه منافع محلی خود را استحکام بخشند، میبایست تابع منافع جهانی قدرتهای بزرگ باشند. در برخی موارد بسیار روشن، یک دولت قبلاً تقریباً کم اهمیت میتواند تبدیل به یک وزنه قابل توجه در میدان جهانی جهانی امپریالیستی شود. چین بخاطر وسعت و منابع طبیعی قابل ملاحظه اش نمونه ای است در این زمینه. عربستان سعودی در دوره کوتاهی، نمونه دیگر آن بود. پیدایش قدرتهای بزرگ امپریالیستی جدید، تسلط امپریالیسم بر جهان را بشابه یک کل تضعیف نمیکند. چرا که باوجود این نمونه ها رقابت بین آمریکا و روسیه در دیکته کردن سیاست جهانی ادامه دارد. بطور نمونه چین در اوائل دهه شصت از حوزه نفوذ روسیه خارج شد و تلاش نمود تا خط مجزای خود را پیش برد. اما عمیق شدن بحران اقتصادی جهانی که به تقویت دو بلوک امپریالیستی انجامید، چین را مجبور ساخت تا با بلوک آمریکایی متحد شود. کلیه تحولات دوره پس از جنگ، بطالت این دیدگاه را که حمایت از جنبش های رهایی بخش ملی میتواند مسیری برای تضعیف امپریالیسم باشد، نشان داد. جنبشهای رهایی بخش ملی بجای آنکه امپریالیسم را تضعیف کنند، به تقویت سلطه امپریالیسم بر جهان یاری میرسانند. حمایت از جنبش های رهایی بخش ملی در عین حال بدین مفهوم است که بخش هایی از پرولتاریای جهانی برای دفاع از این یا آن بلوک امپریالیستی بسیج میشوند.

چرا رهایی ملی غیر ممکن است ادامه دارد

از میان نامه های شما

صفحه از میان نامه های شما به انعکاس سؤالات با نظرانی که حول اهداف عمومی نشریه طرح میشوند اختصاص دارد. در این شماره بخش هایی از نامه یکی از خوانندگان و پاسخ ما از نظرتان میگذرد.

... در مقاله "پیک اترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری" مندرج در نشریه شماره ۲ نگرش خودتان را نسبت به نیروهای چپ ایران توضیح داده بودید. این توضیح به عقیده من بیش از حد کوتاه بود. گذشته از آن من چند اشکال و انتقاد جدی نیز بدان دارم. اینطور که من برداشت کرده ام کلیه احزاب و سازمانهای موجود، که سابقاً معروف به خط ۱، ۲، ۳، ۴ بودند را بورژوازی میدانید. اما گروههای موسوم به خط ۵ را مبارز یا انقلابی دانسته اید. این روش موضعگیری، برای من که خط فکری "پ" را مثبت میدانم، قابل قبول نیست. البته من امروز هیچ نوشته ای از گرایشات خط ۵ در دست ندارم تا برای انتقاد به نظرات آنها بدان مراجعه کنم. اما بخاطر رابطه نزدیکی که با بعضی از افراد آن جریان ها داشته ام، براساس شناخت خود معتقدم که نیروهای خط ۲ (پیکار، رزمندگان و حتی حزب کمونیست کارگری امروز) از آنها بسیار رادیکالتر بوده و یا هستند. گذشته از این طی سالهای ۶۵-۶۷ صحبت هایی در باره سرخی ها شنیده میشد که الان هم در اینجا و آنجا منتشر شده است. با دقتی که در مقاله "اتحادیه مستقل کارگران ایران به روایت چپ" مندرج در نشریه ۲۰۴ "پ" کردم، گمان نمیکم که شما خودتان در جریان این مسائل نباشید. آیا پشت آن حرکت همان خط ۵ های سابق نبودند؟ من فکر میکنم برای خیلی ها مهم بود تا بدانند که آن حرکت توسط چه کسانی مطرح شد، واسطه های آن حرکت با چپ اپوزیسیون چه کسانی بودند؟ و اینکه بالاخره چرا شما در نشریه شماره ۲۰۴ يك توضیح در باره محفل ضرورت و سازمان سرخ درج کردید! برداشت من این بود که شما با درایت و هوشیاری ویژه ای بود که در مقاله "پیک و جریان انتقادی" سازمان سرخ را "طعمه دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی" خواندید. اما توضیح بعدی شما اینطور نشان میدهد که شما اینها را در ردیف محافل مبارز گذاشته اید. یعنی روشن نیست که آیا واقعا اینطور است یا نه. واقعا باید سؤال نمود که چرا و براساس چه تحلیل شما مثلاً پیکار سابق یا حزب کمونیست کارگری امروز را ضدانقلاب میدانید اما به گرایشات خط ۵ آنطور برخورد میکنید.

امضاء محفوظ

پاسخ

بنظر ما پلیمیک سیاسی، و در نتیجه تکامل و تدقیق مواضع انقلابی یکی از ارکان بنیادی هر جریان پروتزی است. هرگز چنین نبوده است که رهبران و نظریه پردازان جنبش کارگری از همان بدو حرکت دارای نظرات و مواضع کاملی بوده اند برعکس رشد و بالندگی فکری آنان تجلی، روند تکاملی جنبش پروتزی بوده است. مواضع انقلابی گام به گام بر پایه تجارب تاریخی پروتاریا و دگرگونی هایی که جامعه تجربه میکند، سیقل یافته است. در این معنا، مواضع و مباحث مندرج در پیک اترناسیونالیستی در گام اول جهت جلب همفکران و تدارک گروهبندی کمونیستی و به تبع آن بمنظور پلیمیک و تکامل آن از طریق نقد و مباحثه ارائه میشوند این سنت که مبارزان جنبش کارگری باید بدور یک یا چند قهرمان همه فن حریف حلقه زنند و سپس با مراجعه به آیات و حل المسائل آن قهرمان پاسخ های حاضر و آماده همه سؤالات را بیابند، متعلق به دوران سپری شده است. پیک اترناسیونالیستی تلاش دارد تا معرف جنبش سیاسی معینی باشد که مواضع آن از دوران اتحادیه کمونیست های مارکس تا جناح چپ بین الملل سوم و از مقطع نشریه بیان تا دوران رشد گروه های پروتزی در بعد از اوجیابی مبارزه طبقاتی در ماه مه ۱۹۶۸، بر بستر حرکت و مبارزه جمعی گروههای پروتزی تکامل یافته است. در عین حال خطوطی نیز در مواضع ما بیان گردیده اند که دریافت ها و نگرش فعالین پیک را در عرصه های محدودتری بیان میکنند بدین

است که این خطوط به موازات نطفه بستن هسته های کمونیستی و تدارک گروهبندی کمونیستی از طریق مباحثات و مبارزه جمعی تکمیل خواهد شد. با این مقدمه به نکات طرح شده در نامه شما میپردازیم.

جا دارد تا پیش از هرچیز حول خط بندی های مرسوم در میان نیروهای چپ ایران نکاتی را یادآور شویم. اصطلاحات و خط بندی های مرسوم در میان سازمانها و گروههای چپ ایران، همانند کلیه مفاهیم و مقولاتی که در سیستم فکری اینان بکار میرود، فاقد پایه علمی و مارکسیستی هستند اگر هم اشاره ای به آن شده تنها بمنظور ارجاع خواننده به هویت و مشخصه های یک نیرو بوده است. مقاله "پیک اترناسیونالیستی و جریان انتقادی" نیز با هدف توضیح مواضع ما در قبال چپ به نگارش در نیامده بود پیام ما در آن مقاله این بود که مخاطبان "پیک اترناسیونالیستی" نه سازمانهای چپ بلکه طیف دیگری است. همین نامه شما نیز همانند عناصر دیگری که در حال بحث با ما هستند، گواه صحت مطالب آن مقاله میباشد خط بندی های مرسوم در چپ ایران بواقع نشانگر شکافهای متعددی است که در جناح چپ سرمایه در دوره های تاریخی متعدد بوجود آمده است.

جنبش فدائیان حاصل واکنش اعتراضی قشری از روشنفکران بورژوا به ناتوانی حزب توده، از طریق روی آوردی به مشی مسلحانه بود بعد تکرار همان اعتراض از ناحیه مشی غیر مسلحانه موجب پیدایش راه کارگر شد اندامهای از هم گسسته و فرسوده جنبش فدایی، راه کارگر و حزب توده متکی بر سامانه فکری واحدی هستند اختلافات این سازمانها امری است مربوط به تاکتیک های سیاسی برای دستیابی به هدفی واحد آنچه در سپهر خطوط ۲، ۱، ۴ و ۵ به چشم میخورد عبارت است از ادغام ایدئولوژی استقلال ملی، متاثر از جبهه ملی و جنبش مصدق، در چپ پرو روسی. این ادغام ادبیات چپ امریکای لائین و جنبش های چریکی را نیز به یاری میگیرد.

خط ۲ البته خود را در مقابل چپ پروروسی میابد مبارزه برعلیه "سوسیال امریالیسم شوروی" و نقد رویزیونیسم شوروی در نزد نیروهای خط ۲ کماکان در تکیه کردن به ایدئولوژی استقلال ملی و استمداد طلبیدن از نظریه های وابستگی، ایدئولوژی پیرامونی، با خطوط دیگر چپ همراه بوده است. ایدئولوژی استقلال ملی اما نه با چپ روسی بلکه به پیروی از انشعابات "اردوگاه"، با اندیشه مانوئسه دین تکمیل میگردد. خط ۳ بیانگر شکاف در اردوگاه امریالیسم شوروی و جدال دول چین و آلبانی با آن اردوگاه بود و ارتباطی با یک نقد مارکسیستی از شکست انقلاب اکتبر نداشته است. پیکار و رزمندگان نیز اگر چه تفاوت هایی با اتحادیه کمونیست ها و حزب رنجبران داشته اند اما در تکامل خود راهی جز روی گرداندن به سوی متفکران دیگر این قطب (پل سوتزی و شارلتانهایم نداشتند). این درست است که حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، نوع تکامل یافته و "رادیکال" خط ۲ هستند اما زیگزاگها و دستبرد ادبی سیستماتیک حزب کمونیست کارگری به گرایشات فکری دیگر تنها بدلیل بن بست های سیاسی لاینحل و تأمین امکان مانورهای ضدانقلابی در جناح چپ بوده است. از همین رو است که این جریانها را بعنوان نتواستالینیست ها میبایست در مقابل کارنامه تاریخی شان قرار داد.

بنظر میرسد که از حدود و ثغور نیروهای خط ۵ برداشت واحدی وجود نداشته است و این اصطلاح نیز در امتداد همان رده بندی تقویمی رایج گشته است. ما هیچگاه اظهار نکرده ایم که نیروهای خط ۵ مبارز یا انقلابی بوده اند برعکس ما سخن از محافل و گرایشات مبارز و انقلابی رانده ایم که در این صف شمرده شده اند. مانند مشورت و برخی محافل جدا شده از خط ۲ سابق. محافلی که به ماهیت واقعی این سازمانها پی برده و مستقلاً در تلاش برای کنش راه به سوی مواضع انقلابی بودند ما سازمان سرخ را به لحاظ جایگاه تاریخی و عناصر فکری اش در ردیف

نیروهای خط ۲ قرار دادیم و نوشتیم "سازمان سوخ اقدام عجولانه سازمان سازی سابق خط ۲ با شکل و شمابلی "رادیکال" بود. یعنی ایدئولوژی استقلال ملی، مائوئیسم و دریافت های پراکنده ای از متفکران چپ در غرب. ما این جریان را هرگز مبارز یا انقلابی قلمداد نکرده ایم. اصلاحیه بعدی ما در شماره ۲ و نشریه نیز بدین دلیل بود که از طریق رفقای مرتبط با نشریه دریافتیم، که مختل ضرورت پس از ضربات و انحلال سازمان سوخ بصورت جدا و مستقل عمل نکرده بود و مجدداً در ظرف سابق ادغام شده بود از همین رو بر یگانگی سازمان سوخ و مختل ضرورت تأکید کردیم.

بریده های ارسالی شما از روزنامه و نشریه مورد نظرتان و دیگر توضیحات که جنبه اطلاعاتی داشتند همانطور که خوفلان اشاره کرده بودید، از نقطه نظر اطلاعاتی موضوع جدیدی برای ما نبود نقد ما به "اتحادیه مستقل کارگران ایران" نیز نه بر اساس تجسس بلکه برپایه سیاست ها و مضمون مطالبات آن از یکسو و مواضع پایه ای ما در قبال اتحادیه ها بطور عام در شرایط امروز، به نگارش درآمده است. نه فقط از نقش فعالان این حرکت و کسانی که این حرکت را منعکس کردند شناخت نداریم، بلکه حتی در سطح تبادل نشریه و اطلاعیه نیز با هیچیک از فعالان و جریانهای چپ تماس نداریم.

آنچه بصورت "رادیکالیزم" حزب کمونیست کارگری یا نیروهای سابق خط ۲ برای شما جلوه گر میشود در نزد ما تصویر و مکان دیگری دارد امیدواریم که در بحث های آتی مان راجع به نیروهای چپ ایران به این نکته باز گردیم.

در انتها لازم است تا یکبار دیگر بر این نکته تأکید کنیم که محافل و گرایشاتی که در بحث ما مبارز نام گرفته اند یک وجه مشترک اساسی دارند همه آنان و البته هریک بدرجه ای، از سیستم سیاسی چپ (مائوئیسم، استالینیسم و تروتسکیسم) بوش کرده بودند و یا در این مسیر تلاش میکردند جریان مشورت را هم براساس پلاتفرم سیاسی آن در این ردیف قرار داده ایم. اینکه فعالین یک یا چند جریان سیاسی در اسارتگاههای مخوف رژیم اسلامی تا چه حد مقاومت کرده و یا با انکار خویش و تسلیم در برابر فشار فیزیکی و فکری به راه دیگری گام نهند هیچ تأثیری در ارزیابی جایگاه پلاتفرم های سیاسی و عمل منطبق با آن نمی گذارد معیارهای ما برای ارزیابی جایگاه سیاسی نیروهای متعدد در مبارزه طبقاتی ریشه در سنین تاریخی جنبش سیاسی پوئلزنی دارد سه جریان تاریخی در شکل گیری این سنین نقش داشته اند چپ آلمان، چپ هلند و بالاخره چپ ایتالیا که سهم بسزایی در دفاع و تکامل مواضع طبقاتی این جنبش داشته است.

اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر بقیه از صفحه ۱۷

پر آن مهری را که احتیاج داشت، مهر کارگری، را کوبیدند. بدین ترتیب خط "غیر سیاسی" سندیکالیستی پیروز گشت! . برای "اصیل های" FAI نیز چندان بطول نیانجامید تا پست وزیری را در جمهوری که آنها زمان درازی برعلیه آن جنگیده بودند، بپذیرند. این مبارزین "ضدترکز قدرت" طرفدار "انقلاب اجتماعی غیر سیاسی" که تحت عنوان پرنسب های اخلاقی مقدس ظاهر میشوند، هرگز ضرورت نابودی دستگاه دولتی را بشابه یک اصل در مبارزه سیاسی پرولتاریا برعلیه دشمن طبقاتی اش، طبقه بورژوا ، درک نکردند.

از آنجائیکه آنها از برخی اصول انقلابی (مخالفت با جبهه گرایی و پارلمانتاریسم) تحت عنوان اصالت ایدئولوژی دفاع مینمودند، تا زمانیکه ایدئولوژی اصالت داشت، به تغییر شکل این پرنسب ها در اثر فشار روند وقایع توجه چندانی نکردند. بدین گونه CNT با احزاب بورژوایی متحد گشت، در دولت بورژوایی جمهوری شرکت جست و برای حفظ "اتحاد" ضد فاشیستی اجازه داد تا کارگران بارسلون در سال ۱۹۲۷ قتل عام شوند. کوتاه سخن، آنها آنچه را که میبایست اکنون بدیهی باشد نشان دادند: نفی مبارزه سیاسی، و رد خط طبقاتی بشابه اصول سیاسی، که فقط میتواند به طبقه سرمایه دار یاری رساند. پس از سال ۱۹۲۶ سیاست اتحاد ضد فاشیستی CNT موجب گشت تا آنها نقش سایر اتحادیه های فرمیستی را بازی کند: یعنی نگه داشتن کارگران در خدمت سرمایه . علیرغم صداقت و شرافت مبارزین CNT ، این تشکیلات "بی علاقه به امور

سیاسی"، با نیروهای بورژوازی متحد شد. با این همه مبارزه کردن، و فدا نمودن بسیاری از مبارزین، فقط برای بدست آوردن يك صندلی در پست وزیری، سرنوشت غم انگیز "سندیکالیسم انقلابی غیرسیاسی" بود.

با اتحاد، با نیروهایی که در شلیک بسوی کارگران انقلابی (بیشترین آنها مبارزین CNT بودند) ، به خود تردید راه ندادند، CNT آنارکوسندیکالیسم را به همراه احزاب پارلمان، اتحادیه های رفرمیست، تروتسکیستها و استالینیستها در زیاله دان تاریخ دفن نمود.

جنایت جباران مذهبی... بقیه از صفحه ۶

— تیراندازی بسوی تظاهرات کارگران بیکارخرم آباد در ۹ فروردین ۵۸، که در مقابل استانداری این شهر متحصن شده بودند. در جریان این تیراندازی تعدادی از کارگران زخمی و دستگیر شدند.

— سرکوب اعتصاب کارگران و کارکنان اعتصابی کشتارگاه تهران در ۱۲ شهریور ۵۸ که طی آن کشتارگاه سرانجام به اشغال نیروهای نظامی دولت درآمد و بسیاری از کارگران دستگیر و به نقاط نامعلومی انتقال یافتند.

— بخون کشیدن راهپیمایی صیادان انزلی در ۲۲ مهرماه ۵۸ که در جریان آن یکی از صیادان به نام "قربانعلی یعقوبی" جان سپرد. و حمله به تشیع جنازه روز بعد که در جریان آن بیش از ۱۷ نفر کشته و ده ها نفر زخمی شدند.

— صدور بخشنامه رسی نخست وزیری در شهریور ۵۸ مبنی بر "مجازات شدید و تعقیب" کسانی که "به جای هماهنگی با ملت و انقلاب اسلامی" به "مخالفت با دولت جمهوری اسلامی، به اخلاص و کم کاری میپردازند و احیاناً مرتکب انحراف و یا انتقادهای ضدانقلابی و خرابکاری میگرددند"

کارگران، مردم تهیدست!

تجربه حکومت شاهنشاهی، لیبرالها، جمهوری اسلامی و همه آنانی که تلاش میکنند به نام ما قدرت را بدست گیرند نشان میدهد که در پس فریب کاریهای آنان درباره "آزادی و رهایی" تنها مبارزه فراکسیونهای مختلف سرمایه داری برای کسب قدرت نهفته است و از درون این رقابت جز قبضه قدرت بدست این یا آن جناح از حکومت و یا اپوزیسیون ضدانقلابی چیزی نصیب ما نخواهد شد. ما نمیتوانیم جدال میان گرگها، میان "دمکراتها و فاشیستها، میان دسته های لجام گسیخته ضدقانون و سینه چاکان "نظم و قانون"، میان یک دیکتاتوری تروریستی و مذهبی و یک دیکتاتوری به اصطلاح مدنی یکی را برگزینیم. همه این بدیل ها آلترناتیوهای هستند جعلی که تمام توان و امکانات خود را بکار گرفته اند تا از ما بشابه سیاهی لشکر در جنگ قدرت میان خود سود جویند. ما باید هوشیار باشیم و با تمام قوا برعلیه سردرگمی های واهی که در باره "آزادی و دمکراسی" براه افتاده است مبارزه کنیم. ما تنها میتوانیم به نیروی خودمان اعتماد کنیم و از این دریچه مبارزه مستقل خود را برعلیه همه جناحها بر علیه کل دستگاه سرمایه داری به پیش بریم. این بهترین و تنها پاسخ برای پایان دادن به ترور، کشتار و زندگی نکبت باری است که به ما تحمیل گشته است.

س . م

پیک اثر ناسیونالیستی

۱- سیستم سرمایه داری که مرحله رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوره انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲- روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمنابۀ نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا، استالینسم در روسیه اوج یافته و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن درمترول و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید

۳- جنگهای جهانی اول و دوم بمنابۀ تنها آترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید بصورت جنگهای ملی و منطقه ای، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو سرنوشت طبقه کارگر بمنابۀ تنها نیروی انقلابی عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است

۴- اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکیلات توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است.

۵- شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون استفاده از تریبون بورژوازی یا آندام انقلابی پارلمان از درون نهایتاً به تقویت توهّمات پارلماناریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶- کلبه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷- معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار ننمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸- انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلبه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پیرویه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹- کلبه دول باصطلاح سوسیالیستی ناکونونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشد.

۱۰- حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزه طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاس جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱- شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفرم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق - سوریه - الجزایر و...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲- ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوایی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیکرد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک بوسیله انقلاب پروتتری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمنابۀ حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳- پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلبه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست و کارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.

نیروهای خط ۳ قرار دادیم و نوشتیم "سازمان سرخ اقدام عجولانه سازمان سازی سابق خط ۳ با شکل و شمایل "رادیکال" بود". یعنی ایدئولوژی استقلال ملی، مائوئیسم و دریافت های پراکنده ای از متفکران چپ در غرب. ما این جریان را هرگز مبارز یا انقلابی قلمداد نکرده ایم. اصلاحیه بعدی ما در شماره ۳ و ۴ نشریه نیز بدین دلیل بود که از طریق رفقای مرتبط با نشریه دریافتیم، که مختل ضرورت پس از ضربات و انحلال سازمان سرخ بصورت جدا و مستقل عمل نکرده بود و مجدداً در ظرف سابق ادغام شده بود از همین رو بر یگانگی سازمان سرخ و مختل ضرورت تأکید کردیم.

بریده های ارسالی شما از روزنامه و نشریه مورد نظرتان و دیگر توضیحات که جنبه اطلاعاتی داشتند همانطور که خودتان اشاره کرده بودید، از نقطه نظر اطلاعاتی موضوع جدیدی برای ما نبود نقد ما به "اتحادیه مستقل کارگران ایران" نیز نه بر اساس تجسس بلکه برپایه سیاست ها و مضمون مطالبات آن از یکسو و مواضع پایه ای ما در قبال اتحادیه ها بطور عام در شرایط امروز، به نگارش درآمده است. نه فقط از نقش فعالان این حرکت و کسانی که این حرکت را منعکس کردند شناخت نداریم، بلکه حتی در سطح تبادل نشریه و اطلاعیه نیز با هیچیک از فعالان و جریانهای چپ تماس نداریم.

آنچه بصورت "رادیکالیسم" حزب کمونیست کارگری یا نیروهای سابق خط ۳ برای شما جلوه گر میشود در نزد ما تصویر و مکان دیگری دارد امیدواریم که در بحث های آتی مان راجع به نیروهای چپ ایران به این نکته باز گردیم.

در انتها لازم است تا یکبار دیگر بر این نکته تأکید کنیم که محافل و گرایشاتی که در بحث ما مبارز نام گرفته اند یک وجه مشترک اساسی دارند همه آنان و البته هریک بدرجه ای، از سیستم سیاسی چپ (مائوئیسم، استالینیسم و تروتسکیسم) برش گرفته بودند و یا در این مسیر تلاش میکردند جریان مشورت را هم براساس پلاتفرم سیاسی آن در این ردیف قرار داده ایم. اینکه فعالین یک یا چند جریان سیاسی در اسارتگاههای مخوف رژیم اسلامی تا چه حد مقاومت کرده و یا با انگار خویش و تسلیم در برابر فشار فیزیکی و فکری به راه دیگری گام نهند هیچ تأثیری در ارزیابی جایگاه پلاتفرم های سیاسی و عمل منطبق با آن نمی گذارد معیارهای ما برای ارزیابی جایگاه سیاسی نیروهای متعدد در مبارزه طبقاتی ریشه در سنن تاریخی جنبش سیاسی پرولتری دارد سه جریان تاریخی در شکل گیری این سنن نقش داشته اند چپ آلمان، چپ هلند و بالاخره چپ ایتالیا که سهم بسزایی در دفاع و تکامل مواضع طبقاتی این جنبش داشته است.

اتحادیه ها بر علیه طبقه کارگر بقیه از صفحه ۱۷

پر آن مهری را که احتیاج داشت، مهر کارگری، را کوبیدند. بدین ترتیب خط "غیر سیاسی" سندیکالیستی پیروز گشت. برای "اصیل های FAI" نیز چندان بطول نیانجامید تا پست وزیری را در جمهوری که آنها زمان درازی بر علیه آن جنکیده بودند، بپذیرند. این مبارزین "ضدتمرکز قدرت" طرفدار "انقلاب اجتماعی غیر سیاسی" که تحت عنوان پرنسیب های اخلاقی مقدس ظاهر میشوند، هرگز ضرورت نابودی دستگاه دولتی را بشابه یک اصل در مبارزه سیاسی پرولتاریا بر علیه دشمن طبقاتی اش، طبقه بورژوا، درک نکردند.

از آنجائیکه آنها از برخی اصول انقلابی (مخالفت با جبهه گرایی و پارلمنتاریسم) تحت عنوان اصالت ایدئولوژی دفاع مینمودند، تا زمانیکه ایدئولوژی اصالت داشت، به تغییر شکل این پرنسیب ها در اثر فشار روند وقایع توجه چندانی نکردند. بدین گونه CNT با احزاب بورژوایی متحد گشت، در دولت بورژوایی جمهوری شرکت جست و برای حفظ "اتحاد" ضد فاشیستی اجازه داد تا کارگران بارسلون در سال ۱۹۳۷ قتل عام شوند. کوتاه سخن، آنها آنچه را که میبایست اکنون بدیهی باشد نشان دادند: نفی مبارزه سیاسی، و رد خط طبقاتی بشابه اصول سیاسی، که فقط میتواند به طبقه سرمایه دار یاری رساند. پس از سال ۱۹۳۶ سیاست اتحاد ضد فاشیستی CNT موجب گشت تا آنها نقش سایر اتحادیه های رفرمیستی را بازی کند: یعنی نگه داشتن کارگران در خدمت سرمایه. علیرغم صداقت و شرافت مبارزین CNT، این تشکیلات "بی علاقه به امور

سیاسی"، با نیروهای بورژوازی متحد شد. با این همه مبارزه کردن، و فدا نمودن بسیاری از مبارزین، فقط برای بدست آوردن يك صندلی در پست وزیری، سرنوشت غم انگیز "سندیکالیسم انقلابی غیرسیاسی" بود.

با اتحاد، با نیروهایی که در شلیک بسوی کارگران انقلابی (بیشترین آنها مبارزین CNT بودند)، به خود تردید راه ندادند، CNT آنارکوسندیکالیسم را به همراه احزاب پارلمان، اتحادیه های رفرمیست، تروتسکیستها و استالینیستها در زیاله دان تاریخ دفن نمود.

جنایت جباران مذهبی... بقیه از صفحه ۶

— تیراندازی بسوی تظاهرات کارگران بیکارخرم آباد در ۹ فروردین ۵۸، که در مقابل استانداری این شهر متحصن شده بودند. در جریان این تیراندازی تعدادی از کارگران زخمی و دستگیر شدند.

— سرکوب اعتصاب کارگران و کارکنان اعتصابی کشتارگاه تهران در ۱۲ شهریور ۵۸ که طی آن کشتارگاه سرانجام به اشغال نیروهای نظامی دولت درآمد و بسیاری از کارگران دستگیر و به نقاط نامعلومی انتقال یافتند.

— بخون کشیدن راهپیمایی صیادان انزلی در ۲۲ مهرماه ۵۸ که در جریان آن یکی از صیادان به نام "قربانعلی یعقوبی" جان سپرد. و حمله به تشیع جنازه روز بعد که در جریان آن بیش از ۱۷ نفر کشته و ده ها نفر زخمی شدند.

— صدور بخشنامه رسی نخست وزیری در شهریور ۵۸ مبنی بر مجازات شدید و تعقیب کسانی که "به جای هماهنگی با ملت و انقلاب اسلامی" به "مخالفت با دولت جمهوری اسلامی، به اخلاف و کم کاری میپردازند و احياناً مرتکب انحراف و یا انتقادهای ضدانقلابی و خرابکاری میکردند"

کارگران، مردم تهیدست!

تجربه حکومت شاهنشاهی، لیبرالها، جمهوری اسلامی و همه آنانی که تلاش میکنند به نام ما قدرت را بدست گیرند نشان میدهد که در پس فریب کاریهای آنان درباره "آزادی و رهایی" تنها مبارزه فراکسیونهای مختلف سرمایه داری برای کسب قدرت نهفته است و از درون این رقابت جز قبضه قدرت بدست این یا آن جناح از حکومت و یا اپوزیسیون ضدانقلابی چیزی نصیب ما نخواهد شد. ما نمیتوانیم در جدال میان کرکها، میان "دمکراتها و فاشیستها، میان دسته های لجام کسيخته ضدقانون و سینه چاکان "نظم و قانون"، میان يك دیکتاتوری تروریستی و مذهبی و يك دیکتاتوری به اصطلاح مدنی یکی را برگزینیم. همه این بدیل ها آلترناتیوهایی هستند جعلی که تمام توان و امکانات خود را بکار گرفته اند تا از ما بشابه سیاهی لشکر در جنگ قدرت میان خود سود جویند. ما باید هوشیار باشیم و با تمام قوا بر علیه سردرگمی های واهی که در باره "آزادی و دمکراسی" براه افتاده است مبارزه کنیم. ما تنها میتوانیم به نیروی خودمان اعتماد کنیم و از این دریچه مبارزه مستقل خود را بر علیه همه جناحها بر علیه کل دستگاه سرمایه داری به پیش بریم. این بهترین و تنها پاسخ برای پایان دادن به ترور، کشتار و زندگی نکبت باری است که به ما تحمیل گشته است.

س. م

پیک اثر ناسیونالیستی

۱— سیستم سرمایه داری که مرحله رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوره انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲— روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمثابة نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا، استالینسم در روسیه اوج یافته و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن درمترول و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید

۳— جنگهای جهانی اول و دوم بمثابة تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. ندایم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید بصورت جنگهای ملی و منطقه ای، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو سرنوشت طبقه کارگر بمثابة تنها نیروی انقلابی عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است

۴— اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکیلات توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است.

۵— شرکت در نمایشات انتخاباتی و با پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون "استفاده از تریبون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتا به تقویت توهمات پارلماننازیستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶— کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷— معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائما توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸— انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹— کلیه دول باصطلاح سوسیالیستی ناکتونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشد.

۱۰— حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزه طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاس جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱— شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق - سوریه - الجزایر و...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲— ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوازی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیکردد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک بوسیله انقلاب پرولتری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمثابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳— پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، ناکتون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست و کارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.